



گزشت

فصلنامه اطلاع‌رسانی در حوزه نقد و تصحیح متون، نسخه‌شناسی و ایران‌شناسی

دوره سوم، سال هفتم، شماره سوم، پاییز ۱۴۰۱ [انتشار: تابستان ۱۴۰۳]

«میراث جهان ایرانی»، چهارمین نشریه میراث مکتوب • فرمان تولیت بقعه ابوسعحاقیه مصلای شیراز، کارگاه نسخه‌نویسی در سده نهم / عبدالله شیخ‌الحکامی • باب الفاظ کفر از جواهر الفقه محمد بن منصور بخاری (تألیف نیمه قرن ۶ ق/۱۲) / حمیدرضا بابک سلطانی • فصلی در الفاظ کفر از کتاب الولد الشقیق و الحافظ الخلیق (همراه با نگاهی به رساله سبحد و ده کلمه در الفاظ کفر به تصحیح رسول جعفریان) / سعید لیاد • نگاهی دوباره به واژه «سامان» در مصرع‌های شاهنامه / رضا غفوری؛ نسخه‌ای از قصیده البردة منسوب به خوش‌نویس شهیر، یاقوت مستعصمی / رانلا وت؛ ترجمه: امیرحسین داوودی • پسر گمراه نوح در قرآن / گابریل سید ریولیز؛ ترجمه: نسیم حسینی • آیا سفونما، نوشته ناصر خسرو قبادلی است؟ / سعیدرضا توکلی صابری • رباعیات کافی ظفر همدانی و قطب‌الدین عتیقی آهروی در سفینه رباعیات دانشگاه استانبول / علی کامل • یادگاری از ایران‌شناس عارف، لئونارد لویسن / مهرداد کویانی • نگاهی به فهرست نمایشگاه نسخ خطی کتابخانه شخصی سلطان فاتح / علی منوری آق‌نله • سعادت اهل فارس، درباره‌ی انتساب مؤلف تاریخ خلیج فارس به کازرون / محمدمصطفی میرزابیگانی • ریشه‌شناس چه می‌کند؟ (۱۴) / سید احمدرضا قلم‌شمار • نویسنده‌ای که سراپا مهر بوده، سبزی در احوال و آثار محمد گلبن / مهدی بهخاک • زندگی و آثار صاری عبدالله اقلدی / نصرالله صالحی



صاحب امتیاز:

مؤسسه پژوهشی میراث مکتوب

مدیر مسئول و سردبیر: اکبر ایرانی

معاون سردبیر و سرویراستار: مسعود راستی‌پور

مدیر داخلی: یونس تسلیمی پاک

طراح جلد: محمود خانی

چاپ دیجیتال: میراث

نشانی مجله:

تهران، خیابان انقلاب اسلامی، بین خیابان دانشگاه و
ابوریحان، ساختمان فروردین (شماره ۱۱۸۲)، طبقه دوم.

شناسه پستی: ۱۳۱۵۶۹۳۵۱۹

تلفن: ۶۶۴۹۰۶۱۲

دورنگار: ۶۶۴۰۶۲۵۸

www.mirasmaktoob.com
gozaresh@mirasmaktoob.ir

بها: ۶۰۰،۰۰۰ ریال

روی جلد: جلد لاک‌پوش و بته، متعلق به مصحفی
مورخ ۱۲۱۲ق، به نشانی M III 157 کتابخانه دانشگاه
بازل (Basel).

فهرست

سرخن

«میراث جهان ایرانی»، چهارمین نشریه میراث مکتوب ۴-۳

بستر

- فرمان تولیت بقعه ابواسحاقیه مصلائی شیراز، کارگاه نسخه‌نویسی در سده نهم/ عمادالدین شیخ‌الحکامی ... ۷-۵
باب الفاظ کفر از جواهر الفقه محمد بن منصور بخاری (تألیف نیمه قرن ۴) / حمیدرضا بابک (بابک) سلمانی ۳۲-۸
فصلی در الفاظ کفر از کتاب الولد الشفیق و الحافظ الخلیق (همراه با نگاهی به رساله سیصد و ده کلمه در الفاظ
کفر به تصحیح رسول جعفریان) / سعید لیان ۴۶-۳۳
نگاهی دوباره به واژه «سامان» در مصرع‌های از شاهنامه / رضا غفوری ۵۱-۴۷
نسخه‌ای از قصیده البردة منسوب به خوش‌نویس شهیر، یاقوت مستعصمی / رافائلا ویت: ترجمه:
امیرحسین داوودندی ۵۸-۵۲
پسر گمراه نوح در قرآن / گابریل سعید رینولدز: ترجمه: نسیم حسنی ۷۰-۵۹
آیا سفرنامه نوشته ناصر خسرو قبادیانی است؟ / محمدرضا توکلی صابری ۸۱-۷۱
رباعیات کافی ظفر همدانی و قطب‌الدین عتیقی آهری در سفینه رباعیات دانشگاه استانبول /
علی کاملی ۸۴-۸۲

نقد و بررسی

- یادی و یادگاری از ایران‌شناس عارف، لئونارد لوینسن / مجدالدین کیوانی ۸۸-۸۵
نگاهی به فهرست نمایشگاه نسخ خطی کتابخانه شخصی سلطان فاتح / علی صفری آق‌قلعه ۹۶-۸۹
سعادت اهل فارس: درباره انتساب مؤلف کتاب تاریخ خلیج فارس به کازرون/ محمداصادق
میرزابوالقاسمی ۱۰۱-۹۷

پژوهش‌های در باب تحقیق

ریشه‌شناسی چه می‌کند؟ (۱۴) / سید احمدرضا قائم‌مقامی ۱۰۹-۱۰۲

آشنایی با پژوهشگران و متن پژوهان (۸)

نویسنده‌ای که سراپا مهر بود: سیری در احوال و آثار محمد گلبن / مهدی بهخیا ۱۱۸-۱۱۰

ایران در متون و منابع عثمانی (۳۷)

زندگی و آثار صاری عبدالله افندی / نصرالله صالحی ۱۲۵-۱۱۹

به خوبی فارسی نمی‌دانسته و چه بسا که خود مؤلف هم تسلطی چنان که باید بر زبان فارسی نداشته است. بندهای اول و آخر این فصل، که ظاهراً باید به قلم مؤلف باشد، پریشان و گنگ است و من نتوانستم آن را درست بفهمم و رونویس کنم.

نمونه‌هایی که از الفاظ کفر آورده است ظاهراً از منابع مختلف گردآوری شده‌اند. این عبارات از بافت کلام بیرون آورده شده و به شکلی تلگرافی دنبال هم ردیف شده‌اند. از این نظر برخی از آن‌ها بی‌معنی به نظر می‌رسند و تعدادی هم معلوم نیست چرا کفرآمیز دانسته شده‌اند. برای رفع این مشکل من سعی کردم صورت‌های متناظر این عبارات را در متون مشابه پیدا کنم. در میان منابعی که دکتر رسول جعفریان در کتاب الفاظ کفر فارسی در فقه حنفی گرد آورده است، رساله «یکصد و پنجاه و شش کلمه نوشته علمای بلخ» به نظر من مناسب‌تر رسید، زیرا در بین منابع کتاب پیش گفته، این رساله تنها منبعی است که تماماً به فارسی نوشته شده است،^۶ دیگر این که این رساله از روی نسخه‌ای خطی منتشر شده است، نه از روی کتاب چاپی^۸ و از این جهت ضابط‌های آن قابل اعتمادتر است؛^۹ تاریخ کتابت آن نیز (۷۲۶ق) به تاریخ کتابت الولد الشفیق نزدیک است.^{۱۰}

۶. تصویر این نسخه در وبگاه آرشیو (archive.org) در دسترس است. برای یافتن نسخه، کلمات FATIH TURKEY 10 را در آن وبگاه جست‌وجو کنید. نخستین نتیجه، پیوند (لینک) صفحه «مکتبه الفاتح ترکیا ۱۰» است. وارد آن صفحه شوید. در آن صفحه ۴۹۹ نسخه (از شماره ۴۵۰۱ تا ۵۰۰۰) موجود است که نسخه مورد نظر شماره ۴۵۱۸ دارد (می‌توان فایل بی‌دی‌اف آن را نیز بارگیری نمود).
۷. در اغلب متونی که در کتاب جعفریان نقل شده‌اند، فقط عبارات کفر به فارسی هستند و توضیحات به عربی است.
۸. اغلب چاپ‌کنندگان این متون فقهی چندان با زبان فارسی آشنا نبوده‌اند و این عبارات خیلی هم برایشان اهمیتی نداشته و حتی اگر هم مقید به چاپ صحیح این عبارت بوده باشند، به دنبال صحت معنی بوده‌اند نه اصالت صورت‌های زبانی (مثلاً احتمالاً برای آنان تفاوتی بین «فرشته» و «فریشته» وجود نداشته است).
۹. من یک بار هم آن را با نسخه مقابله کردم که شرح آن در «پیوست» مطلب حاضر آمده است (اگرچه در نقل عبارات این رساله غالباً عین ضبط جعفریان را حفظ کرده‌ام). تصویر این نسخه در وبگاه آرشیو در دسترس است. برای دستیابی به نسخه، به ترتیبی که در مورد نسخه الولد الشفیق گفتم عمل کنید، فقط این بار کلمات جست‌وجو باید FATIH TURKEY 11 باشد و شماره این نسخه هم ۵۴۲۶ است.
۱۰. جز این رساله، در صورت لزوم به عبارات فارسی الفتاوی التاتارخانیة هم اشاره کرده‌ام (گردآوری شده توسط رسول جعفریان در کتاب الفاظ کفر)، نیز به برخی عبارات جواهر الفقه بخاری (به واسطه مقاله بابک سلمانی).

فصلی در الفاظ کفر از کتاب الولد الشفیق و الحافد الخلیق

(همراه با نگاهی به رساله سیصد و ده کلمه در الفاظ کفر به تصحیح رسول جعفریان)

سعید لیان

فرهنگستان زبان و ادب فارسی
saeedlayan@yahoo.com

چندی پیش تصادفاً متوجه شدم که در کتاب الولد الشفیق فصلی هم به الفاظ کفر اختصاص یافته است. چون دیدم دوست عزیزم، دکتر بابک سلمانی، مشغول تألیف مقاله‌ای در باب الفاظ کفر یکی از کتب فقهی حنفی است،^۱ بی‌مناسبت ندیدم که من هم این فصل را در کنار مقاله ایشان به چاپ برسانم.

الولد الشفیق کتابی جنگ‌مانند و حاوی مطالب متنوع است. مؤلف آن، قاضی احمد نکیدی،^۲ مطالب کتاب را ظاهراً از منابع عربی گزینش کرده و به فارسی ترجمه کرده است. تاریخ تدوین کتاب ۷۳۳ق و تاریخ یگانه نسخه آن^۳ ۷۴۱ق است.^۴ این کتاب توسط پژوهشگر ترک، علی ارطغرل، تصحیح شده و در سال ۲۰۱۵م در آنکارا (ترکیه) به همراه ترجمه ترکی آن منتشر شده است.^۵

نسخه کتاب نسبتاً خوش‌خط است، ولی چندان خوانا نیست، یکی به خاطر کیفیت پایین عکس و دیگر به دلیل کم‌نقطه بودن و نامضبوط بودن نسخه.^۶ به نظر می‌رسد کاتب

۱. جواهر الفقه بخاری.
۲. منسوب به شهر «نکیده» در آناتولی مرکزی (ارطغرل، ۱۳۹۵: ۱۱). نام امروزین این شهر «نیغده» یا «نیکده» است (نک: جهانپخش، ۱۳۹۵).
۳. این که گمان کرده‌اند نسخه دیگری از آن در ایران موجود است ظاهراً ناشی از اشتباهی از استاد ایرج افشار است.
۴. این اطلاعات برگرفته از مقالاتی است از علی ارطغرل در معرفی این کتاب (برای دیدن مشخصات آن‌ها نک: فهرست منابع).
۵. با نام *Nigdeli Kadı Ahmed'in El-Veledü's-Şefik Ve'l-Hafidü'l-Halik* متأسفانه من این کتاب را در اختیار نداشتم و بعید می‌دانم که نسخه‌ای از آن در کتابخانه‌های ایران موجود باشد. ای کاش برخی مراکز فرهنگی ایران نسخه‌هایی از این کتاب فراهم می‌کردند تا این کتاب در دسترس پژوهشگران قرار بگیرد.

این رساله هم مانند الولد الشفیق، گردآوری و ترجمه است. مؤلف آن ابوالفضل محمد بن اسحاق بن ابی نصر است. وی رساله را به چهار بخش تقسیم کرده و تعداد عبارات را چنین ذکر کرده است: بخش اول شامل صد و پنجاه و شش عبارت کفرآمیز، بخش دوم شامل شصت عبارت که در کفرآمیز بودن آن‌ها میان مشایخ اختلاف بوده است، بخش سوم شامل عباراتی که به چند شکل قابل تعبیر و تأویل اند و فقط برخی از آن تأویل کفرآمیزند، و بخش چهارم شامل عباراتی که گوینده آن‌ها کافر نمی‌شود اما در بیان آن‌ها خطر عظیم است و بیم کفر گوینده می‌رود.^{۱۱} مؤلف در نهایت تعداد کلی عبارات را «سیصد و ده کلمه» ذکر کرده است.^{۱۲} من هم در مطلب حاضر از این رساله با نام «سیصد و ده کلمه» یاد کرده‌ام.^{۱۳}

در نقل مطالب نسخه الولد الشفیق، رسم الخط را به صورت امروزی در آوردم تا متن سهل‌تر (و صحیح‌تر) خوانده شود. در این میان ذال‌ها را هم به صورت دال آوردم (گرچه این مسئله‌ای زبانی است نه رسم‌خطی)، زیرا یا باید مطابق نسخه نقطه‌های برخی ذال‌ها را می‌گذاشتم و برخی را نه، یا باید خودم ذال‌های بی نقطه را بانقطه می‌کردم. هر

۱۱. مؤلف از هر کدام از فقرات رساله به «کلمه» تعبیر کرده است، اما بهتر است هر کدام از موارد مورد بحث را «مسئله» بنامیم، چون اولاً برخی از این فقرات شامل چندین عبارت مشابه است نه فقط یک عبارت، ثانیاً برخی از آن‌ها به یک «عمل» اشاره دارند نه به یک «سخن» (مثلاً این فقرات اشاره به بیان سخنی ندارند: «اگر بچه خود را خمر می‌دهد، اقرباء او ببینند و نثار کنند، کافر شوند»، الفاظ کفر، ص ۱۲۲؛ «اگر با جامه پلید نماز می‌گزارد، اصح آن است که کافر شود»، همان، ص ۱۲۵). در برخی موارد نیز صرف اندیشه موجب کفر دانسته شده است: «اگر در دل بیندیشد و تمنی کند، هم کافر شود» (همان، ص ۱۲۱؛ نیز دو مسئله بعد از آن).

۱۲. طبق شماره‌گذاری من، بخش اول شامل حدود ۱۶۰ مسئله است (به همراه دو حکایت)، بخش دوم شامل حدود ۶۰ مسئله، بخش سوم شامل حدود ۴۳ مسئله و بخش چهارم شامل حدود ۵۲ مسئله؛ بنابراین تعداد تقریبی این مسائل به شمارش من ۳۱۵ تا است.

۱۳. کاتب قبل از این رساله نوشته است: «تمام شد رساله چهاردهم، سکینه الصالحین، از آن شیخ نجم‌الدین گبراً رحمه الله علیه. [پس از] این رساله پانزدهم است، الفاظ کفر، لمحمد بن اسحاق بن ابی نصر، نور الله قبره» (۱۶۳). و در پایان رساله نوشته است: «تمام شد رساله پانزدهم، الفاظ کفر، بعون الله تعالی. پس از این رساله شانزدهم است در منطق از آن... [نانوشته]» (۱۷۴). معلوم می‌شود که نام این رساله -لا اقل از نظر آن کاتب- «الفاظ کفر» بوده است. من برای آن که این رساله با سایر آثار مشابه اشتباه گرفته نشود ترجیح دادم همین «سیصد و ده کلمه» را برای نامیدن آن به کار ببرم. آن را می‌توان «سیصد و ده کلمه در الفاظ کفر» نیز نامید.

دو کار به یک اندازه به نظرم بی‌مزه رسید، بنابراین از خیر حفظ ذال‌های متن گذشتم. هم‌چنین من تمام عبارات مورد بحث را شماره‌گذاری کردم^{۱۴} تا اگر کسی خواست به این عبارات ارجاع بدهد راحت‌تر باشد.

تذکر این نکته ضروری است که در نقل عباراتی که در پانوشت‌ها به واسطه کتاب الفاظ کفر فارسی در فقه حنفی (در مطلب حاضر: الفاظ کفر) آورده شده‌اند، سعی بر آن بوده که هیچ تغییری در رسم‌الخط و نشانه‌گذاری‌های آن کتاب داده نشود.

* * *

فصل الفاظ کفر در کتاب الولد الشفیق

مسئله: بی اعتقاد باطنی اگر به کلمه کفر طوعاً تَلَفَّظَ / ۲۸۴ پ/ کنند، کافری فی‌الحال حاصل [شود] و بدان کفر حُبوط^{۱۵} اعمال و یَبْنُوْت^{۱۶} زوجه به حدی لازم [آید] که طاعات به استیناف محتاج است و زن به تجدید نکاح. مثال اندک از کفرهای عوام، بل خواص، به وجه نمودار در این چند سطر^{۱۷} بشنوتابقی مجلدات را بر آن قیاس کرده، حذر واجب شمرده، به یک حرکت زبانی هفتادساله عبادات به باد نسپاری:

اگر یکی به دیگری گوید «بالا خدا دارم و زیر تو را [۱]»،^{۱۸} و «خدا و مردان حاضرند [۲]» و «[خدای می‌داند که] غصه تو را از غم خویش بیش‌تر می‌خورم [۳]»^{۱۹} و «فلانی بمرود و

۱۴. در پایان هر عبارت در کروش، به صورت بالانویس.
۱۵. باطل شدن ثواب و عمل (لغت‌نامه دهخدا، از: صراح اللغة).
۱۶. جدا شدن (لغت‌نامه دهخدا، یادداشت مؤلف. نیز نک: مدخل «بینونه»).
۱۷. در نسخه شبیه «سطره» است، ولی چنین لغتی نیافتم.
۱۸. «اگر گوید: در زمین ترا دارم در آسمان خدا، کافر شود» (الفاظ کفر، ص ۱۱۳، از: سیصد و ده کلمه). شاید به دلیل برابر نهادن بنده‌ای با خدا، یا قائل شدن به مکان برای خدا.

۱۹. علت کفرآمیز بودن این سخن ظاهراً آن است که هیچ‌کس غصه دیگران را بیش از غصه خود نمی‌خورد، پس این سخن دروغ است و خدا را بر دروغ شاهد گرفتن به زعم آن فقها کفر بوده است. قس: «لوقال: خدا می‌داند ترا از فرزند خویش دوست‌تر می‌دارم و نمی‌دارد! یکفر» (الفاظ کفر، ص ۷۸، از: الفتاوی التاتارخانیة)، نیز: «اگر یکی گوید: خدای داند، و یا: حق علیم است که مرا در این مصیبت که تو را رسیده است، هم چنان درد کرد که ترا! کفر، از بهر آن که خدا را به گواهی دروغ خواند» (الفاظ کفر، ص ۹۲، از: الفتاوی التاتارخانیة)، نیز: «اگر گوید: خدا داناست که نکرده‌ام، ولی کرده است. اختلاف مشایخ است» (الفاظ کفر، ص ۱۲۴، از: سیصد و ده کلمه).

[ظاهراً دو جمله‌ای که از هم تفکیک شده‌اند در اصل یک جمله‌اند، به این صورت: «خدا و مردان حاضرند (= شاهد و گواهند) و غصه تو را از غم خویش بیش‌تر می‌خورم» و افزوده مصحح نا لازم است. ویراستار]

(و به ترکی «تنگری سینی بگمیا»^[۱۷])^{۳۱}؛ و در سوگند خوردن نیست، نه در راست و نه در دروغ، و «این جا خیر کن، حج بر در آمد، به مکه رفتن چه حاجت؟»^[۱۸] و «من آتش پخته را به کدو ۳۲ دوست نمی‌دارم»^[۱۹] ۳۳ و «این چرخ فلک چه‌ها می‌کند»^[۲۰] و «فلان فلک‌زده شد»^[۲۱] و «از جور تو، من دین گردانیدم و از پیغامبر بیزارم»^[۲۲] و «خدا داناست که در شادی و غمت به [شادی و] غصه برابرم»^[۲۳] ۳۴ و «خدا ۳۵ گواه است که من دائم به دعوات مشغول‌ام»^[۲۴] ۳۶ و «اگر تو خدا باشی، من عوض از تو ستانم»^[۲۵] ۳۷ و «من این کار از خدا

علی وجه المزاح، یعنی 'خود آیم، فقد کفر' (همان، ص ۷۹). نیز: «اگر شخصی گوید: من پیغامبرم، کافر شوم» (همان، ص ۱۱۵. از: سیصد و ده کلمه)؛ قس: «اگر گوید: من خدایم، یعنی که من خود آیم. کافر شوم» (همان، ص ۱۱۴). ۲۹. ممکن است تحریف «بس نیاید» باشد (اگر «س» را کاتب قبلی بدون دندانه نوشته بوده باشد. قس: «خدای با زنان بسر نیامد»، الفاظ کفر، ص ۷۸. از: الفتاوی التاتاریخانیه؛ «خدای با زنان بسر نیامد [...] خدای با تو بسر نیامد [...] با فلان خدای و فرشتگان و هیچ کس بسر نیامد، من چگونه بسر آیم»، همان، ص ۸۰؛ احتمالاً تمام «بسر»ها تحریفی است از «بس»). البته «برآمدن» به همان معنی «بس آمدن» است، یعنی «برابری توانستن، مقاومت کردن، برابری و همالی و غلبه کردن بر» (لغت‌نامه دهخدا، مدخل «برآمدن»، با شواهد متعدّد). نیز نک: پانوشت بعد. ۳۰. یعنی: خدا هم حریف تو نمی‌شود. «اگر گوید: خدای و فرشتگان و هیچ کس با تو بس [اصل: پس] نیاید. کافر شوم» (الفاظ کفر، ص ۱۱۴. از: سیصد و ده کلمه). «بس آمدن» به معنی «حریف شدن در زور و قوت با کسی یا بر کسی» است (لغت‌نامه دهخدا، از: فرهنگ فارسی معین). نیز نک: پانوشت قبل. ۳۱. توضیح دکتر بابک سلمانی- برای این لغت دو ضبط محتمل است و صورت صحیح احتمالاً وجه دوم است: اولی «بُگمیا» (از مصدر «بُغماق»، به معنی خفه کردن)، یعنی «خفه نمی‌کند»؛ و دومی «بِگمیا» (از مصدر «بِخماق»، یعنی بر زمین زدن، مثلاً در کشتی)، یعنی «زمین نمی‌زند». و این هر دو کنایه است از غالب شدن بر کسی و برآمدن با او. معنی کلی عبارت هم این است: خدا تو را خفه نمی‌کند یا بر زمین نمی‌زند.

۳۲. شاید: آتش پخته به کدو را. ۳۳. «اگر کسی را گویند که رسول - علیه السلام - فلان چیز را دوست داشتی، فی‌المثل کدو را دوست داشتی. او گوید: من باری دشمن می‌دارم. اگر مراد او اهانت و خُوردداشت [خوارداشت؟] او و خبر اوست، کافر شود، و اگر مراد او این نباشد، نشود» (الفاظ کفر، ص ۱۲۸. از: سیصد و ده کلمه). نیز: «اگر مردی گوید کی رسول علیه‌السلام خرما و شبنم دوست داشتی، دیگری [چون این سخن بشنود] گوید [باری] من دوست نمی‌دارم، کافر شود» (سلمانی، «باب الفاظ کفر از جواهر الفقه محمد بن منصور بخاری»، ص ۱۷).

۳۴. نک: حاشیه فقره ۳. «اگر گوید: حق تعالی می‌داند که بغم و شادی تو همانم که بغم و شادی خود. اختلاف مشایخ است. اگر گوید: خدای می‌داند که پیوسته ترا به دعا یاد می‌دارم. هم اختلاف مشایخ است» (الفاظ کفر، ص ۱۲۴. از: سیصد و ده کلمه؛ نیز نک: ص ۷۹، ۴۸).

۳۵. اصل: من.

۳۶. نک: حاشیه فقره ۲۳.

۳۷. «اگر گوید: اگر تو خدای دو جهان گردی، من سیم خود از تو بستانم، کافر شوم» (الفاظ کفر، ص ۱۱۴. از: سیصد و ده کلمه)؛ قس: «اگر گوید: اگر تو پیغامبر خدای شوی، من حق خود را از تو بستانم. خطاء عظیم است» (همان، ص ۱۳۲).

زندگانی به تو داد»^[۲] ۲۰ و «اگر خدا حق است کینه [ی م] را از تو بستاند»^[۵] ۲۱ [و] «اگر قرآن حق است تو را بگیرد»^[۶] ۲۲ و «به روان فلان استادم (و فلان شیخم؛ و پدر و مادر؛ و به ۲۳ سر و به نعمت فلان سلطان) سوگند می‌خورم»^[۷] ۲۴ [و] «خدا از عمر من چندین بریده، به عمر تو آمیزد»^[۸] ۲۵ و «من در خلوت خدا را دیدم»^[۹] و «مرا از غیبت خبرها می‌رسد»^[۱۰] ۲۶ و «فردا چنین خواهد شدن (و یا 'خواهم کرد')»^[۱۱] ۲۷ و «در این ابر اثر باران نیست»^[۱۲] و «فلانه زن نرینه می‌زاید»^[۱۳] و «فلان کس به شهر فلانی بمیرد»^[۱۴] * و «فلان کس پیغامبر است»^[۱۵] ۲۸ و «با تو خدا بر نیاید»^[۱۶] ۳۰

۲۰. «اگر گوید: فلانی بمرد و جان بتو سپرد، اگر اعتقاد او همین باشد کافر شود که این مذهب تناسخ‌ناست [تناسخیان است؟]، و اگر عامی بود و بر سبیل عادت گوید و نداند، کافر نشود. اگر گوید: زندگانی بتو داد، هم برین تقسیم است» (الفاظ کفر، ص ۱۳۰. از: سیصد و ده کلمه). قس: فقره ۸.

۲۱. شبیه است به: «اگر کسی گوید خدای تعالی اگر داد دهد روز قیامت من از تو داد بستانم، این لفظ کفر بود زیرا کی به شک است به داد دادن خداوند تعالی، وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ (انبیاء: ۲۷)» (سلمانی، «باب الفاظ کفر از جواهر الفقه محمد بن منصور بخاری»، ص ۱۹-۲۰)؛ نیز: «اگر گوید: اگر فردا خدای انصاف دهد، من از تو انصاف ستانم. ظاهر جواب اکثر ایامه بر آنست که کفرست» (الفاظ کفر، ص ۱۲۳. از: سیصد و ده کلمه). نیز نک فقره بعد و حاشیه فقره ۵۶ و ۱۵۰.

۲۲. نک: فقره قبل و توضیح آن.

۲۳. اصل: بر (؟).

۲۴. «اگر در سوگند گوید: بخدا و بخاک پای تو، کافر شود. اگر گوید: بخدای و بجان [و] سر تو، اختلاف مشایخ است» (الفاظ کفر، ص ۱۱۴. از: سیصد و ده کلمه)، نیز: «اگر سوگند خورد که به حیات تو، یا به جان [و] سر تو. خطر کفرست، زانج سوگند بخدای باشد و بس، ولکن چون عادت عوام شده است کفر لازم نیاید» (الفاظ کفر، ص ۱۳۶. از: سیصد و ده کلمه).

۲۵. «اگر در حال مصیبت و تعزیت گوید: هرج از جان فلان کم شد، در جان تو شدست [نسخه: بیوست]، خطر کفر است. اگر گوید: هرج از عمر او کم شد، در عمر تو زیادت کناد؛ خطاء عظیمست که زیاده و کم شدن عمر بر مذهب جهنم بن صفوان جایز است، و نزدیک ما در اصل عمر زیاده و نقصان جایز نیست. قال الله تعالی: إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ [یونس: ۱۰؛ نیز: الاعراف: ۳۴؛ والنحل: ۱۶؛ ۶۱]» (الفاظ کفر، ص ۱۳۴-۱۳۵. از: سیصد و ده کلمه). قس: فقره ۴.

۲۶. از این جهت که کسی جز خدا از غیب آگاه نیست (نک: الفاظ کفر، ص ۵۰-۵۱).

۲۷. ظاهراً به این سبب که خبر دادن از آینده (غیب؟) است. گویا سه فقره بعدی (۱۲-۱۴) نیز چنین است.

* [احتمال دارد که از «مرا از غیب...» (فقره ۱۰) تا این جای یک فقره باشد، به این صورت: «مرا از غیبت خبرها می‌رسد و فردا چنین خواهد شدن، و یا خواهم کرد، و در این ابر اثر باران نیست و فلانه زن نرینه می‌زاید و فلان کس به شهر فلانی بمیرد»؛ در واقع چهار بخش اخیر، که مصحح آن‌ها را چهار فقره به شمار آورده است، آن چیزهایی است که به‌عنوان نمونه‌هایی از خبرهایی که شخص ممکن است مدعی شود از غیب به او می‌رسد آورده شده است. ویراستار]

۲۸. «لو قال: انا رسول الله، او قال بالفارسیة: من پیغامبرم، یرید به 'پیغام می‌برم'! یکفر» (الفاظ کفر، ص ۸۱. از: الفتاوی التاتاریخانیه)؛ قس: «و لو قال: من خدایم!

می‌بینم، آن گه ز تو [۲۶]»^{۳۸} و «خدا [تورا] از خلق این زمان برگزید [۲۷]» و «اگر آدم گندم نخوردی، بدین بلا نیفتادمانی [۲۸]»^{۳۹} و «لا حول، را چه کنم؟ [۲۹]»^{۴۰} و «چنین احادیث بسیار شنیده‌ام [۳۰]»^{۴۱} و «نماز بی‌کار و راست (?) [۳۱]»^{۴۲} و «چند و چند این روزه؟ [۳۲]»^{۴۳} و «ماه رمضان باز گلوی ما بگرفت [۳۳]» و «تراویح نیز از کجا آمد؟ [۳۴]»^{۴۴} و «فلان هر چه خواهد کند؛ به من چه کرد که او را امر به معروف کنم؟ [۳۵]»^{۴۵} و «زر نقد باید، خواه از حلال خواه از حرام [۳۶]»^{۴۶} و «ذمی را مال حلال است [۳۷]»^{۴۷} و «در این جهان یک حلال‌خوار^{۴۸} آر، بدو سجده کنم [۳۸]»^{۴۹}

و «حرام بر من رواست [۳۹]»^{۵۰} و «حرامی می به قرآن ثابت نه [۴۰]»^{۵۱} و «من به رسم کار می‌کنم، نه به شرع [۴۱]»^{۵۲} و «قاضی ظلم می‌کند و مفتی دروغ می‌گوید [۴۲]» و «من دیوس دارم، به شرع چرا روم؟ [۴۳]»^{۵۳} و «گاهی که از من زر ستدی قاضی و شرع کجا بود؟ [۴۴]»^{۵۴} و «این احکام به کار نیست [۴۵]»^{۵۵} و «خدا به دروغت برکات دهد [۴۶]»^{۵۶} و «قرآن را پاره پاره مکن [۴۷]»^{۵۷} و «شکاف این جامه^{۵۸} از کاف‌های مصحف بیش است [۴۸]»^{۵۹} و «سخن فلان چو قل هو الله احد درست است [۴۹]»^{۶۰} و «علم مدرسه داستان‌هاست [۵۰]»^{۶۱}

- «اگر گوید: در جهان یک حلال‌خور [نسخه: خوار] نمایی تا ما او را سجده کنیم، کافر شو» (همان، ص ۱۱۹، از: سیصد و ده کلمه)؛ نیز نک ص ۵۶.
۵۰. «قبل لغیره: کل الحلال! فقال: مرا حرام شاید! یکفر» (الفاظ کفر، ص ۹۰، از: الفتاوی التاتارخانیة؛ نیز نک: ص ۵۶)؛ نیز: «اگر گوید: مرا حرام سازد. اختلافست. و اصح کفرست» (الفاظ کفر، ص ۱۲۶، از: سیصد و ده کلمه). قس: «اگر گوید: خوش کار نیست حرام خوردن. اختلافست» (همان‌جا).
۵۱. در اصل شبیه «بنوان ثابت نه». قس: «اگر گوید: خمر حرام نیست، اختلافست» (الفاظ کفر، ص ۱۲۶، از: سیصد و ده کلمه).
۵۲. «اگر خصم را گوید که، شرع چنین حکم کرده است. او جواب می‌دهد که، من پرتشم کار می‌کنم بشرع نی؛ اختلاف مشایخ است» (الفاظ کفر، ص ۱۲۶، از: سیصد و ده کلمه).
۵۳. «اگر کسی گوید: من با تو به حکم خدای کار می‌کنم، او جواب دهد که من حکم ندانم. کافر شود. اگر گوید: اینجا حکم نرود. کافر شود. اگر گوید: اینجا دیوس است، حکم چه کند. کافر شود» (الفاظ کفر، ص ۱۱۴، از: سیصد و ده کلمه)؛ نیز: «اگر در حال خصومت گوید: [...] اینجا دیوسست، شرع را چه کار؟ کافر شو» (الفاظ کفر، ص ۱۲۰، از: سیصد و ده کلمه)؛ «[...] قال: مرد دیوس هست، شریعت چه کنم!» (الفاظ کفر، ص ۹۲، از: الفتاوی التاتارخانیة).
۵۴. «اگر خصمی را خصمی حدیث شرع میکنند و او را گوید: ان روز که سیم می‌سنزی شرع و قاضی کجا بود؟ خطر کفر بود» (الفاظ کفر، ص ۱۳۴، از: سیصد و ده کلمه).
۵۵. نک: حاشیة فقرة ۴۳.
۵۶. «رجل قال قولا کذبا، فسمع رجل و قال: خدای من این دروغ ترا راست گرداند، یا گوید: خدا در این دروغ تو برکت کناد! قال بعضهم: هذا قریب من الکفر» (الفاظ کفر، ص ۷۶، از: الفتاوی التاتارخانیة).
۵۷. ظاهراً خطاب به کسی که قرآن بسیار می‌خواند (یعنی این قدر قرآن خواندی که پاره پاره شد، دیگر بس کن).
۵۸. اصل: خامه (?).
۵۹. شاید این جمله در اصل به این شکل بوده که «کاف‌های این جامه...».
۶۰. شبیه است به: «و اگر مردی را گویند: دروغ مگو، پس او گوید: این سخن راست‌تر است از لاله الا الله محمد رسول الله! کافر گردد» (الفاظ کفر، ص ۱۰۰، از: الفتاوی التاتارخانیة). نیز نک: فقرة ۹۰.
۶۱. منظور از «علم»، «علم دین» و «فقه» است. «اگر گوید: این علم که اینجا می‌آموزند داستان‌هاست، کافر شو» (الفاظ کفر، ص ۱۱۹، از: سیصد و ده کلمه). نیز نک: ص ۹۰، الفتاوی التاتارخانیة، که «داستان» است. «داستان» و «دستان» هر دو می‌تواند درست باشد، گرچه «دستان» کمی تندتر است. نیز: «اگر کسی گوید هر کی علم می‌آموزد حیل و دستان می‌آموزد، گویند کافر شود» (سلمانی، «باب الفاظ کفر از جواهر الفقه محمد بن منصور بخاری»، ص ۲۰).

۳۸. «اذا قال: از خدای می‌بینم این کار و از تو، او قال: به خدای امید می‌دارم و به تو! او قال: من این از خدای دانم و از تو! فهذا الکلام نوع من الشرک بالله تعالی، و لو قال: امید من به خدای است و پس به تو، او قال: من این از خدای دانم و دیگر از تو! فهذا ابعد من الاول عن الشرک و لکن ایضا خطأ. و لو قال: از خدای می‌بینم و سبب ترا می‌دانم! فهو حسن» (الفاظ کفر، ص ۷۸، از: الفتاوی التاتارخانیة).
۳۹. «اگر گوید: اگر آدم گندم نخوردی ما درین بلا نیفتادمی [نیفتادیمی؟]. اختلاف مشایخ است» (الفاظ کفر، ص ۱۲۴، از: سیصد و ده کلمه).
۴۰. «اگر در وقت خصومت گوید: لا حول و لا قوة الا بالله! او گوید: مرا لا حول بکار نیست یا لا حول را چکنم؟ حق من بگذار، کافر شو» (الفاظ کفر، ص ۱۱۸، از: سیصد و ده کلمه).
۴۱. «اگر خبری روایت می‌کند [می‌کنند؟]، گوید بطریق سبک‌داشت که، 'این را ما بسیار شنیدیم' کافر شو» (الفاظ کفر، ص ۱۱۵، از: سیصد و ده کلمه).
۴۲. شاید «بی‌کاران راست» یا «بی‌گار است»؛ قس: (در مسائل مربوط به نماز) «اگر گوید: دیوسست که بی‌کار [حاشیة مصحح: بی‌گار] نکرده‌ام، کافر شو» (الفاظ کفر، ص ۱۱۷، از: سیصد و ده کلمه).
۴۳. درباره استخفاف ماه رمضان نک: الفاظ کفر، ص ۸۷ (الفتاوی التاتارخانیة) و ص ۱۱۸ (سیصد و ده کلمه؛ از جمله: «اگر گوید: چند ازین روزها رمضان مرا دل گرفت، کافر شو»).
۴۴. «اگر کسی تراویح را مجرد [فجرک؟] عمر می‌خواند، خطر عظیمست» (الفاظ کفر، ص ۱۳۳، از: سیصد و ده کلمه).
۴۵. «اگر کسی را بامر معروف فرمایند، گوید: او مرا چه کرده است، کافر شو» (الفاظ کفر، ص ۱۱۹، از: سیصد و ده کلمه).
۴۶. «اگر گوید: مال باید بدست، چه حلال و چه حرام. خطر کفر است» (الفاظ کفر، ص ۱۳۴، از: سیصد و ده کلمه)؛ نیز: «مردی گوید زر باید که باشد خواه از حلال خواه از حرام، این گوینده به کفر نزدیک است از آنک به مسلمانی» (سلمانی، «باب الفاظ کفر از جواهر الفقه محمد بن منصور بخاری»، ص ۱۷).
۴۷. در متون دیگر عبارتی مشابه این نیافتیم و متوجه مفهوم این عبارت و علت کفرآمیز بودنش نشدیم. آیا منظور این است که مال اهل ذمه بر مسلمانان حلال است، یعنی اگر مسلمانی چیزی از اموال اهل ذمه بردارد برای او حلال است و مرتکب گناهی نشده، یا منظور این است که مالی که اهل ذمه کسب می‌کنند حلال است و داد و ستد با آنان مباح و بی‌اشکال است؟
۴۸. اصل: حلالی خوار (?).
۴۹. «قبل لرجل: کل من الحلال! فقال ذلك الرجل: [...] درین جهان یک حلال‌خوار بیار تا او را سجده کنیم! یکفر» (الفاظ کفر، ص ۹۰، از: الفتاوی التاتارخانیة)؛ نیز:

و «تو با من دانشمندی مکن»^[۵۱] ۶۲ و «بر ما علم مفروش»^[۵۲] ۶۳ و «علم را چو ترید ۶۴ در کاسه نتوان کرد»^[۵۳] ۶۵/۲۸۵/۱ و «ای عزیز، آهسته رو تا ز بهشت از آن سوی نیفتی»^[۵۴] ۶۶ و «این غازیان رنج و خواری بر خویش ۶۷ بستند»^[۵۵] ۶۸ و «من وصف اسلام نمی دانم»^[۵۶] ۶۹ و «کاشکی در زمان پدرم نصرانی ۷۰ مسلمان نشدمی تا امروز به مرگش میراث ستدمی»^[۵۷] ۷۱ و «یا فلان، تو را چه لازم بود دین پدرت

۶۲. «اگر در حال خصومت فقیهی و جهی شرعی بگویند. این خصم گویند: [...] دانشمندی مکن که نروذ؛ خطر عظیمست» (الفاظ کفر، ص ۱۳۴، از: سیصد و ده کلمه)؛ نیز «اذا خاصم فقیها فبین له و جوها شرعیة، فقال: [...] یا من دانشمندی نکن که پیش نروذ! یخاف علیه الکفر» (همان، ص ۹۱، از: الفتاوی التاتارخانیة). ۶۳. نک: پانوشت قبل. ۶۴. شاید: ترید.

۶۵. به سبب استخفاف علم دین. «اگر گویند: علم را در کاسه ترید نتوان کرد! کافر شوذ» (الفاظ کفر، ص ۱۱۹، از: سیصد و ده کلمه)؛ نیز: «اگر کسی گویند: یک کاسه ترید به ازین همه علمها، کافر شوذ» (همان، ص ۱۲۰، از: سیصد و ده کلمه)؛ نیز نک: الفاظ کفر، ص ۹۱ (الفتاوی التاتارخانیة)؛ نیز قس: «اگر گویند: لاجول را در کاسه نتوان شکست، کافر شوذ» (الفاظ کفر، ص ۱۱۸، از: سیصد و ده کلمه)؛ نیز فقره ۱۲۰. ۶۶. «اگر زاهدی را گویند: بنشین تا از بهشت زان سو نیفتی. اختلاف مشایخ است» (الفاظ کفر، ص ۱۲۵، از: سیصد و ده کلمه) و «رجل قال لزاهد: بنشین تا از بهشت از آن سو نه افتی! فقال اکثر اهل العلم: یکفر» (الفاظ کفر، ص ۸۴، از: الفتاوی التاتارخانیة)؛ نیز به صورت «بنشین تا از بهشت زاستر نیفتی» (جعفریان، ص ۱۴۰۲، ص ۴۶۴، از: الحوادث و النوازل و الواقعات). ظاهراً مقصود این است که این قدر تند مرو، زیرا با این سرعت که تو می روی چون به بهشت رسی از آن در خواهی گذشت و از دیگر سو خواهی افتاد.

۶۷. اصل: خیش (?). ۶۸. «اذا [...] رأی الذین یخرجون للغزو، فقال: آنها کرنج خوارند! فقد قیل: یخشی علیه الکفر» (الفاظ کفر، ص ۹۸، از: الفتاوی التاتارخانیة)؛ نیز: «أتجا کرنج خوارند» (همان، ص ۶۵، از: المحيط البرهانی). «کُرْنَج» به معنی «برنج» (دانه خوراکی) است و ظاهراً مفهوم این عبارت این است که غازیان برای غذای چرب و شیرین است که به جنگ می روند. به نظر می رسد «کرنج خوارند» بدل به «برنج و خواریند» شده باشد و بعد به شکل بالا درآمده باشد. ۶۹. «اگر مسلمانی را پرسند کی صفت مسلمانی چیست؟ گویند نمی دانم، آن کس مسلمان نبود به نزد عامه علما» (سلمانی، «باب الفاظ کفر از جواهر الفقه محمد بن منصور بخاری»، ص ۲۲) و «یکی گویند ایمان چیست؟ گویند نمی دانم، کافر گردد» (همان، ص ۱۷). ظاهراً تجاهل نسبت به ایمان خود (و نیز تردید در آن) موجب کفر دانسته می شده است: «اگر گویند: نمی دانم که ایمان من درستست یا نه، خطاه عظیم است». اگر زنی را گویند: توحید می دانی، و او معنی توحید دانسته باشد، اگر گویند: نی. خطر عظیمست و بیم کفر» (الفاظ کفر، ص ۱۳۶، از: سیصد و ده کلمه). نیز نک: حاشیه فقره ۵ و ۱۵۰.

۷۰. شاید: پدر نصرانیم. ۷۱. «اگر کافری مسلمان شوذ، بعد از ان پدر کافر او بمیرد، گویند: کاشکی اکنون مسلمان شدمی تا باری مال او یافته بودمی. در کفر او بذین تمنی اختلاف مشایخست» (الفاظ کفر، ص ۱۲۶، از: سیصد و ده کلمه)؛ «ترسای مسلمان شوذ، پس مادر و پدرش بمیرند، وی گویند کاشکی مسلمان نشده بودمی تا میراث گرفتمی، کافر شوذ» (سلمانی، «باب الفاظ کفر از جواهر الفقه محمد بن منصور بخاری»، ص ۱۶).

۷۲. «اگر کافری مسلمان شوذ، مسلمانی او را گویند: ترا از دین تو چه بذا آمده بود که برگشتی؟ کافر شوذ» (الفاظ کفر، ص ۱۲۱، از: سیصد و ده کلمه).

۷۳. «اگر گویند: این روزگار مسلمانی نیست، این روزگار کافرست. اختلاف مشایخ است» (الفاظ کفر، ص ۱۲۶، از: سیصد و ده کلمه)؛ نیز: «رجل قال: این روزگار مسلمانی ورزیدن نیست، روزگار کافرست! فقد قیل یکفر، و انه لیس بصواب عندی» (همان، ص ۹۳، از: الفتاوی التاتارخانیة) و «اگر کسی گویند این روزگار مسلمانی ورزیدن نیست کی کار کافران بهتر است، گویند کافر گردد» (سلمانی، «باب الفاظ کفر از جواهر الفقه محمد بن منصور بخاری»، ص ۲۱). ۷۴. اصل: اکل (به جای «از گل»).

۷۵. «اگر شخصی در خصومت شخصی را گویند: من روزی ده چون تو بکنم از گل، [...] اگر مراد او خلقت باشد، کافر شوذ، و اگر مراد ضعف آنکس بود، کافر نشوذ» (الفاظ کفر، ص ۱۳۱، از: سیصد و ده کلمه).

۷۶. کسب: ورز و کسب (لغت نامه دهخدا، از: ناظم الاطباء). ۷۷. شاید مشابه این مسئله باشد: «اگر گویند شخصی که، روزی از خدای است، اما از بنده جنبش خواهد، یا از جنبش بسر نشوذ، در کفر او اختلاف مشایخست» (الفاظ کفر، ص ۱۲۷، از: سیصد و ده کلمه) یا «اگر گویند: بندهوار کار کنیم و آزادوار [نسخه: ازادوار] بخوریم، خطاه عظیمست زانج روزی از کار نیست» (همان، ص ۱۳۵).

۷۸. «اگر کسی گویند: تا فلان کس برجاست، مرا روزی کم نیاید. در کفر او اختلافست» (الفاظ کفر، ص ۱۲۷، از: سیصد و ده کلمه)؛ نیز: «اذا قال: تا فلان برجایست، او قال: تا مرا این بازوی زرین [کذا] است، مرا از روزی کم نیاید! قال بعض مشایخنا: یکفر، و قال بعضهم یخشی علیه الکفر» (الفاظ کفر، ص ۸۷، از: الفتاوی التاتارخانیة. کروش در اصل منبع آمده است).

۷۹. «اگر گویند: درویشی بدبختی است، خطاه عظیمست» (الفاظ کفر، ص ۱۳۵، از: سیصد و ده کلمه) و «و نشاید گفتن کی درویشی بدبختی است کی سخن ناگرویدگان است و مخاطره بود» (سلمانی، «باب الفاظ کفر از جواهر الفقه محمد بن منصور بخاری»، ص ۲۰).

* [ظاهراً مراد آن است که اگر در پی دنیا باشی آخرت را از دست می دهی و اگر در پی آخرت باشی دنیا را از دست می دهی؛ حال مختاری که یکی از دو جهان را داشته باشی، خواه دنیا و خواه آخرت. ویراستار]

۸۰. «اگر کسی، کسی را گویند: مرا بحق یاری ده. او گویند: بحق هر کسی یاری دهذ، من بناحق یاری دهم، کافر شوذ» (الفاظ کفر، ص ۱۲۲، از: سیصد و ده کلمه).

۸۱. اصل: ترک.

و شب آتشسان (؟) از ایام و لیالی خداست^[۹۴]» و «این‌ها سر سال است، عزیز باید داشت^[۹۴]» و «اگر فلانی پیغامبر است من از او بیزارم^[۹۵]» و «خانه فلان را بر خود مکه کردم، دیگر آن‌جا نروم^[۹۶]» و «هرچه در این دنیا یافتم نعمت تو است^[۹۷]» و «غیر تو که را دارم؟^[۹۸]» و «این دنیا نقد حاضر است، غنیمت باید داشت (و نقد حرمت دارد)»^[۹۹] [و] «چون بمیرم هرچه خواهند تا کنند^[۱۰۰]» و «این شهر پیرافکن است^[۱۰۱]» [و] «خدای تعالی فلان کس را بر من بسیار دید^[۱۰۲]» و «این مصیبت بزرگ پیش آمد^[۱۰۳]»^[۱۰۱] [و] «حق تعالی این مصیبت را آخرین مصائب و قفل نوائب گرداناد^[۱۰۴]» و «باری ۱۰۲ در حق فلان به خیر ۱۰۳ تقصیر نفرمود^[۱۰۵]» و «بارخدا، مکان نه ز تو خالی، و نه تو در هیچ مکانی^[۱۰۶]» و «ای کاشکی زنا و ظلم حلال بودی^[۱۰۷]» و «شاید ۲۸۵/پ که حق تعالی بر کافران مرحمت فرماید^[۱۰۸]» و «آن بیچاره را مزین که خدای او را زده است^[۱۰۹]» و «فلان کس در چشمم چنان است که

۹۴. اصل: + و لیالی خداست (مکّر: اوّل سطر بعد در نسخه).
۹۵. «اگر گوید: اگر فلاّن پیغام‌بَر [تکمیل از روی نسخه] خدای بودی به وی نگر ویدی، کافر شوذ» (الفاظ کفر، ص ۱۱۵، از: سیصد و ده کلمه) و «لو قال بالفارسیة: اگر پیغامبر بودی من به او نگر ویدی! فان أراد به: لو کان فلان رسول الله لم أومن به، فقد کفر» (الفاظ کفر، ص ۸۱، از: الفتاوی التاتاریخانیة).
۹۶. شبیه است به «اگر گوید: اگر فلان جهت قبله شوذ، روی بدان نیارم. کافر شوذ» (الفاظ کفر، ص ۱۱۵، از: سیصد و ده کلمه).
۹۷. ظاهراً اگر در خطاب به کسی باشد (نه خطاب به خدا).
۹۸. ظاهراً اگر در خطاب به کسی بگوید (نه خطاب به خدا).
۹۹. شبیه است به «اگر کسی را گویند: دنیا را بگذار برای آخرت. او گوید: نقد را برای نسیه نمی‌مانم. اختلاف مشایخست. اصح کفرست» (الفاظ کفر، ص ۱۲۵-۱۲۶، از: سیصد و ده کلمه).
۱۰۰. توضیح دکتر بابک سلمانی- احتمالاً ترجمه از ترکی باشد. در ترکی می‌گویند «الله سنی منّه جوخ گورمه‌سین» (یعنی خدا تو را برای من زیاد نیند؛ یعنی تو را از من نگیرد/ زنده باشی).
۱۰۱. «قال للمعزی: بزرگ مصیبتی رسید ترا! بعضی المشایخ قالوا: انه لیس بکفر و لكن خطأ عظیم» (الفاظ کفر، ص ۹۲، از: الفتاوی التاتاریخانیة) و «اگر گوید فلان را مصیبت رسید [اصل: رسید] کفر بود، زیرا کی ناپسندیدن قضا بود» (سلمانی، «باب الفاظ کفر از جواهر الفقه محمد بن منصور بخاری»، ص ۱۹).
۱۰۲. اصل: + باری (مکّر).
۱۰۳. در نسخه چیزی شبیه «بحیر/ عیر/ صبر» نوشته شده و شاید خط‌خوردگی هم داشته باشد. [ظ: به چیز. ویراستار]
۱۰۴. «اگر گوید: نه مکانی ز تو خالی نه تو در هیچ مکانی، کافر شوذ» (الفاظ کفر، ص ۱۱۴، از: سیصد و ده کلمه).
۱۰۵. «اگر تمنی بُرد [بَرَد؟] که ظلم و زنا حرام نبودی کافر شوذ» (الفاظ کفر، ص ۱۲۱، از: سیصد و ده کلمه).

از اندرون می‌آید؟ حدیث می‌گویند و یا فقه؟^[۷۱] و «خدا از این قرآن خوانی و نمازگزاری تو بیزار است^[۷۲]» و «مردم میازار، نماز به تو حلال^[۷۳]» و «آن عبدالله ک^[۷۴]»^{۸۲} و «رمضانک^[۷۵]»^{۸۳} و «از شیخ من غیب پوشیده نه^[۷۶]»^{۸۴} و «او با خدا سخن می‌گفت^[۷۷]» و «امروز روح^{۸۵} او حاضر است و مرا از حق درمی‌خواهد^[۷۸]» و «مرشدم و استادم البته بهشتی است^[۷۹]» و «مرا مرشد، شیخم بس است؛ من خدا و رسول را کجا دیدم؟^[۸۰]» و «نصرانی و جهود را به بازار خدا را اگر بایست نبودندی نیافریدشان^[۸۱]» و «این باد عظیم می‌رود^[۸۲]»^{۸۶} و «این باران و برف بی‌وقت بود^[۸۳]» و «این باران به جای خویش بود^[۸۴]»^{۸۷} و «حیوانات از سرما هلاک شدند^[۸۵]» و «فلان را خدا ده پسر^{۸۸} داد و مرا یکی نداد^[۸۶]»^{۸۹} [و] «به طالع من آن فلانی از شهر برفت^[۸۷]» و «مولانا منجم حق می‌گوید^[۸۸]» و «فلان زنی [را] در جواندازی خطا نی^[۸۹]»^{۹۰} و «فلان مجلد کتاب چو قرآن است^[۹۰]»^{۹۱} و «مقصود از قرآن معنی است نه عبارت و نظم^[۹۱]» و «عید نصاری مبارک باد^[۹۲]»^{۹۲} و «روز کاغذ^{۹۳}

۸۲. «اگر شخصی را که نام او عبدالله‌ست، عبدالله که می‌گویند به تصغیر [بگویند]، اگر مراد او تصغیر خالق باشد، کافر شود» (الفاظ کفر، ص ۱۲۸، از: سیصد و ده کلمه. افزودگی از مصحح است. صورت صحیح احتمالاً چنین است: عبدالله ک می‌گوید به تصغیر).
۸۳. درباره حکم استخفاف ماه رمضان نک: حاشیة فقره ۳۲، و فقرات ۳۳ و ۳۴.
۸۴. درباره اطلاع از غیب نک: حاشیة فقره ۱۰.
۸۵. اصل: ووح (دوح؟).
۸۶. ظ: می‌وزد.
۸۷. ظ: نبود.
- [احتمال دارد که صورت اصل صحیح باشد و مراد آن باشد که انکار و تأیید کارهای الهی، هر دو، دخالت در امر خداست و کفر است. ویراستار]
۸۸. اصل: بر (؟).
۸۹. شبیه است به: «اگر در حال مصیبت می‌گوید: خدایا ازو که یکی دارد می‌ستانی و ازو که ده دارد نمی‌ستانی، بیم کفرست» (الفاظ کفر، ص ۱۳۳، از: سیصد و ده کلمه).
۹۰. توضیح دکتر بابک سلمانی- این «جواندازی» همان «جوزنی» است که نوعی بوده است از سحر و جادو. نک مدخل «جوزن» در لغت‌نامه دهخدا: «نوعی از ساحران باشند در هندوستان که دانه گندم و جو را به زعفران زرد کنند و افسونی بر آن خوانند و کسی را که خواهند مسخره [در چاپ معین: مسخر] خود سازند از آن دانه‌ها بر وی زند (برهان [قاطع]): ز هندوستان آمده جوزنی/ بهر جو که زد سوخته خرمی. نظامی».
۹۱. قس: فقره ۴۹ و حاشیة آن.
۹۲. شبیه است به کفرآمیز دانستن گرامی داشت نوروز، به سبب آن که سنت گبران بوده است (نک: الفاظ کفر، ص ۱۳۰، ۱۳۱، از: سیصد و ده کلمه).
۹۳. در منابع اینترنتی به صورت «کاغاند» آمده است و ظاهراً نخستین روز سال نزد ارمنیان است (نک: وبگاه ویکی‌پدیای فارسی، مدخل «ناواسارد»).

الله تمام می‌کنم^[۱۲۳]»^{۱۱۶} و «به حق خاک قدمت^[۱۲۴]»^{۱۱۷} و «من خود می‌کوشم^{۱۱۸} اما بهر را خدای داند^[۱۲۵]»^{۱۲۰} و «حیف عظیم که فلانی نازنین بمرد^[۱۲۶]»^{*} و «اندک ماند که فلانی قرآن را ختم کند^[۱۲۷]» و «فلان را قضاء بد^{۱۲۱} رسید^[۱۲۸]»^{۱۲۲} و «من با خدا سر به سر کردم^[۱۲۹]»^{۱۲۳} و «خدا تو را خواست [زن] آفریدن، به فراموشی مردت آفرید^[۱۳۰]»^{۱۲۴} و «وقتی که حق عقل بخش می‌فرمود تو از پس در بودی^[۱۳۱]» و «دست خدا دراز است^[۱۳۲]»^{۱۲۵} (إِنْ عَنَىٰ بِهِ الْجَارِحَةُ دُونَ الْحَكْمِ وَ التَّصَرُّفِ) و «خدا در آسمان است^[۱۳۳]»^{۱۲۶} (ان قصد المكان دون الاخبار بالاخبار) و «از عرش به زیر فرو می‌نگرد تا ببیند^[۱۳۴]»^{۱۲۷} (و به عربی به قول 'یطلع' کافر نه) و «خدا برخاست و بنشست^[۱۳۵]»^{۱۲۹} و «من به نام خدا سوگند نمی‌دهم، به طلاق و عتاق^{۱۳۰} می‌دهم^[۱۳۶]»^{۱۳۱} و «تو با خدا جنگ کن که چرا به وی داد

۱۱۶. «اگر کسی او را گوید: انشاءالله که فلان کار بکنی، او گوید: بی انشاء [الله بکنم]. کافر شود» (افزودگی از مصحح. الفاظ کفر، ص ۱۱۴، از: سیصد و ده کلمه).

۱۱۷. نک: حاشیه فقره ۷.

۱۱۸. اصل: می‌کوسم (؟) (می‌کوسم؟).

۱۱۹. شاید: خدا می‌داند.

۱۲۰. شاید شبیه فقره ۶۴ باشد (نیز نک: حاشیه آن فقره).

* [ظ: فلان نازنین بمرد. ویراستار]

۱۲۱. اصل: بذو.

۱۲۲. «اگر شخصی گوید: فلانی را قضا بدو رسید [قضای بد رسید] خطاء عظیمست. اگر بدین لفظ قضاء مقضی خواهد کافر نشود» (الفاظ کفر، ص ۱۳۲، از: سیصد و ده کلمه)؛ نیز: «اگر گوید قضاء بد رسید. جواب دهند که [قضا] [ع] خدای بد نباشد. خطاست که در عرف مراد مقضی باشد، و بد هم به قضاء خدای است؛ چون نیک» (همان، ص ۱۳۳، از: سیصد و ده کلمه). ۱۲۳. ظاهراً یعنی با خدا بی حساب شدم (و حسابم با او تصفیه شد): «اگر گوید: با خدای سر بسر کردیم، کافر شود» (الفاظ کفر، ص ۱۱۴، از: سیصد و ده کلمه). ۱۲۴. ظاهراً از جهت نسبت دادن فراموشی به خدا؛ نک: فقره ۱۱۵ و حاشیه آن. ۱۲۵. «اگر گوید: خدایرا دست دراز است، یا پای او باید گرفت، کافر شود» (الفاظ کفر، ص ۱۱۳، از: سیصد و ده کلمه).

۱۲۶. «اگر گوید: خ... [نسخه: خدای] از آسمان می‌بیند [نسخه: می‌بیند]، کافر شود» (الفاظ کفر، ص ۱۱۳، از: سیصد و ده کلمه). نیز نک: حاشیه فقره بعد.

۱۲۷. «اذا قال: خدا فرو می‌نگرد از آسمان، او قال: می‌بیند، او قال: از عرش! فهذا کفر عند اکثرهم، الا این [أن؟] يقول بالعربية: يطلع» (الفاظ کفر، ص ۷۵، از: الفتاوی التاتارخانیة).

۱۲۸. اصل: مطّلع (نک: پانوش قبل).

۱۲۹. «و لو قال: الله تعالى جلس للانصاف! او قال: قام للانصاف! یکفر. و لو قال: خدا داد را ایستاده! او: داد را نشسته است! فهذا کفر» (الفاظ کفر، ص ۷۶، از: الفتاوی التاتارخانیة).

۱۳۰. آزاد گردیدن (لغت نامه دهخدا، از: منتهی الارب).

۱۳۱. «اگر گوید: سوگند بخدا نمی‌دهم، سوگند بطلاق بخور. خطاء و خطر عظیمست» (الفاظ کفر، ص ۱۳۲، از: سیصد و ده کلمه).

جهود در چشم خدای^[۱۱۰]» و «خدای تعالی جان فلان را به کافر [ی] ستاناد^[۱۱۱]»^{۱۰۶} و «ملک الموت کور است، مرا نمی‌بیند تا جانم ستاناد^[۱۱۲]» و «فلان آن کار کرد، چه به زور چه به نام خدا^[۱۱۳]» و «خدا بر تو ستم کند چنان که بر مؤمن ستم کردی^[۱۱۴]»^{۱۰۷} و «حق تعالی تو را فراموش کرد و جانت^{۱۰۸} قبض نمی‌فرماید^[۱۱۵]»^{۱۰۹} [و] «اگر چیزی داری به من به قرض بده، روز قیامت بگزارم^[۱۱۶]»^{۱۱۰} و «سوگند تو و تیز خر یکسان است^[۱۱۷]»^{۱۱۱} و «لکن خدا عدل کند، انصاف را روز قیامت از تو ستاناد^[۱۱۸]»^{۱۱۲} و «تو مرا در آن انبوهی کجا توانی یافتن؟^[۱۱۹]»^{۱۱۳} و «کاسه هر سیه به از علم فقه است^[۱۲۰]»^{۱۱۴} و «کفشک فقیه را پیش آر تا پوشد^[۱۲۱]»^{۱۱۵} و «شیطان را لعنت مکن که با حق سرّ دارد^[۱۲۲]» و «من این کار را از آن که سهل است بی آن شاء

۱۰۶. «اگر دعا کند بر ظالمی که خدای تعالی جان او بر کفر ستاناد. در کفر او اختلاف مشایخست» (الفاظ کفر، ص ۱۲۳، از: سیصد و ده کلمه)؛ نیز: «دعا علیه بالفارسیة: خدای تعالی جان تو به کافری ستاناد. فهذا لا یكون کفراً» (الفاظ کفر، ص ۷۵، از: الفتاوی التاتارخانیة).

۱۰۷. «اگر گوید: خدای بر تو ستم کناذ جنانک تو بر من ستم کردی. اختلاف مشایخ است. واضح [نسخه: واضح] ان است که کفرست» (الفاظ کفر، ص ۱۲۳، از: سیصد و ده کلمه).

۱۰۸. اصل: جانب.

۱۰۹. شبیه است به: «اگر کسی نماز نمی‌کند، کسی می‌گوید: خدای او را فراموش کرده است، در کفر او اختلاف مشایخ است» (الفاظ کفر، ص ۱۲۴، از: سیصد و ده کلمه). ظاهراً از جهت نسبت دادن فراموشی به خدا: «اگر کسی گوید فلانی هیچ بیمار نمی‌شود مگر فراموش کرده خداست، به قولی کفر بود؛ زیرا فراموشی به خدای عزوجل اضافت کردن روا نبود کی لا تأخذُه سِنَّةٌ وَ لَا نَوْمٌ» (سلمان، «باب الفاظ کفر از جواهر الفقه محمد بن منصور بخاری»، ص ۱۹).

۱۱۰. شبیه به: «اگر شخصی بر کسی ده درم دارد، او را گوید در دنیا بده و اگر نه در قیامت بستانم. او گوید: ده دیگر بده تا در قیامت بیست باز خواهی، یا در قیامت بیست باز دهم، در کفر او اختلاف مشایخست. اصح آنست که کافر شود» (الفاظ کفر، ص ۱۲۵، از: سیصد و ده کلمه)؛ نیز: همان، ص ۸۹ (الفتاوی التاتارخانیة)، نیز: «و اگر گوید: حق من بده و الا روز قیامت برانگیزم [باز گیرم؟] خصم گوید: مرا گندم ده روز قیامت جو باز دهم! فقال المشایخ: یکفر» (همان، ص ۸۹، از: الفتاوی التاتارخانیة).

۱۱۱. «اگر گوید: سوگند تو همانست که تیز خر! اختلاف مشایخ است» (الفاظ کفر، ص ۱۲۴، از: سیصد و ده کلمه).

۱۱۲. احتمالاً شرط و مقدمه فقره بعد است.

۱۱۳. «اگر غریبی را گوید که در قیامت از تو حق خود بستانم. او گوید: در آن انبوهی مرا کجا یابی؛ اختلاف مشایخ است. اصح آنست که کافر شود» (الفاظ کفر، ص ۱۲۵، از: سیصد و ده کلمه).

۱۱۴. نک فقره ۵۳ و حاشیه آن.

۱۱۵. ظاهراً از جهت آن که به منظور استخفاف، «کفشی» فقیه را «کفشک» گفته است. قس: «اگر عالمی را دانشمندک گوید یا علوی را علویک؛ خطاء عظیمست» (الفاظ کفر، ص ۱۳۴، از: سیصد و ده کلمه).

[این کار] بدو تعلق دارد [۱۵۱]»^{۱۴۵} و «هیكل دفع در دسر را در آخر آدینه ماه رمضان به وقت آغاز خطبه خطیب^{۱۴۶} بنویس که وقتیئذ سودمند است (?)» [۱۵۲] و «به هر چه در مسلمانی کردم به کافران دادم» [۱۵۳]»^{۱۴۷} و «کفر از این بهتر^{۱۴۸} است که تو می کنی [۱۵۴]»^{۱۴۹} و «کتابی^{۱۵۰} بدتر است از مجوس [۱۵۵]»^{۱۵۱} و «نصرانی به از مجوسی [۱۵۶]»^{۱۵۲} و «من

یافتیم، کافر شوذ» (الفاظ کفر، ص ۱۱۵، از: سیصد و ده کلمه). ظاهراً از آن جهت کفرآمیز است که ایمان تردید و اما و اگر بر نمی دارد: «اگر شخصی می گوید: انا مؤمن [نسخه: مؤمن] انشاء الله، بر تقسیم است. اگر در ایمان خود، در حال، تردد و شک دارد کافر شود، اما اگر بدین ان خواهد که انشاء الله که کافر نمیرم، کافر نشود» (همان، ص ۱۳۱) و «اگر گوید: نمی دانم که ایمان من درستست یا نه، خطاء عظیم [است]» (همان، ص ۱۳۶). در بیت «گر مسلمانی از این است که حافظ دارد/ آه اگر از پی امروز بود فردایی» (دیوان حافظ، تصحیح خانلری، ج ۱، ص ۹۷۸)، آنچه کفرآمیز دانسته شده شرط و احتمالی است که در مصراع دوم است. نیز نک: حاشیه فقره ۵ و ۵۶.

* [ظاهراً «او میداده/ امید داده» ترجمه کلمه ای مانند «وعده» است. و پراستار] ۱۴۵. شاید از این جهت که نباید لحظه ای در مسلمان شدن آن کافر تأخیر بیفتد؛ قس: «کافری پیش مسلمانی آید کی اسلام بر من عرض کن، «وی گوید ندانم تا فردا» کافر شود» (سلمانی، «باب الفاظ کفر از جواهر الفقه محمد بن منصور بخاری»، ص ۱۶) و «کافری در مجلس عالمی برخیزد گوید اسلام من عرضه کن، عالم گوید بنشین تا آخر مجلس در حال کافر شود» (همان، ص ۱۶).

۱۴۶. اصل: خطیب بخطبه. ۱۴۷. «اگر گوید: هرج مسلمانی کرده ام کبران را بخشیدم، اگر فلان کار نکنم، نکرد، خطر کفرست» (الفاظ کفر، ص ۱۳۵، از: سیصد و ده کلمه). ۱۴۸. اصل: بدتر.

۱۴۹. «اگر کسی را به خشم گوید: کافری کردن به ازین که تو می کنی. در کفر او اختلاف مشایخست» (الفاظ کفر، ص ۱۲۷، از: سیصد و ده کلمه). * [احتمال دارد که جمله پرسشی باشد: «کفر از این بدتر است که تو می کنی؟». و پراستار]

۱۵۰. «کافری که امت پیغمبری باشد، مثل یهود و نصاری، و منکر دین محمندی بود» (لغتنامه دهخدا، از: آندراج؛ اهل کتاب).

۱۵۱. شاید از نظر آن فقها مجوسان بدتر از اهل کتاب بوده اند، و این استنباطی است که جعفریان نیز از عبارت رساله سیصد و ده کلمه کرده است که «ملت مجوسیه بتر است از نصرانیه» (الفاظ کفر، ص ۱۰۷)؛ اما این عبارت ممکن است مفهوم متفاوتی داشته باشد، نک: حاشیه فقره بعد.

۱۵۲. مقصود این است که نباید در مقایسه دین های دیگر از کلمه «بهتر» استفاده کرد، بل فقط باید از کلمه «بدتر» استفاده کرد و مثلاً به جای جمله بالا باید گفت: «مجوسی بدتر از نصرانی»؛ قس: «در ترجیح ملل جنین باید گفت که، ملت مجوسیه بتر است از نصرانیه؛ اگر بر عکس این گوید که ترسای بهتر از کبریست، خطر کفرست» (الفاظ کفر، ص ۱۳۵، از: سیصد و ده کلمه) (توجه به این نکته از دوست عزیز سید و فاعلی میرعمادی). نیز: «اگر مردی گوید جهودی بهتر از ترسای یا ترسای بهتر از جهودی، کافر شود» (سلمانی، «باب الفاظ کفر از جواهر الفقه محمد بن منصور بخاری»، ص ۱۷).

* [توجه فقره پیشین با فقره حاضر متفاوت است، و الا فقره پیشین (که در آن از لفظ «بدتر» استفاده شده است) نباید موجب کفر می بود. در فقره پیشین آنچه موجب کفر است بدتر دانستن اهل کتاب از مجوس است (حدس نخست مصحح) و در فقره حاضر استفاده از لفظ «به/ بهتر» در قیاس ملل. و پراستار]

و به تون داد [۱۳۷]»^{۱۳۲} و «خدا به من همه نیکی کرد و بدی از من است [۱۳۸]»^{۱۳۳} و «سوره یوسف از قرآن نیست، به قصه عشق تعلق دارد [۱۳۹]»^{۱۳۴} و «به تلاوت آیت سجده لازم نه [۱۴۰]» و «کوتاه تر از سوره کوثر [است] [۱۴۱]»^{۱۳۵} و «الم تنزیل، را از گریبان گرفتی [۱۴۲]»^{۱۳۶} و «یس، را در دهان مرده منه [۱۴۳]»^{۱۳۷} و «قل اعوذ، را پوست بد [ر]یدی [۱۴۴]»^{۱۳۸} و «هر سخریه که به مجموع قرآن و صفات حق کنند [۱۴۵]»^{*} و «قبا به [۱۳۹] از فرجی ائمه [۱۴۶]» و «سراغوج^{۱۴۰} به دولبند^{۱۴۱} [ائمه] برابر [۱۴۷]» و «به آویختن به این بر گرد کارها تمام می شود (?)» [۱۴۸]»^{۱۴۲} و «صندلی امرا از کرسی های [۱۴۳] و عاظ چه کمی دارد؟ [۱۴۹]» [و] «اگر او میداده (?) قاضی از رحمت آخرت حق است رستیم [۱۵۰]»^{۱۴۴} و «با فلان، برو پیش [فلان] تا تو را تلقین کلمه توحید کند، چه او بزرگ است و

۱۳۲. «اگر کسی کسی را می گوید: خدای ترا چندین نیکویی داده است، نیکویی کن. او گوید: رو تو با خدای جنگ کن که او را چرا داده. در کفر او اختلاف مشایخ است، اما باجماع خطر عظیم است» (الفاظ کفر، ص ۱۳۴، از: سیصد و ده کلمه) نیز: «اگر گوید: رو با خدای جنگ کن، در کفر او اختلاف مشایخست» (همان، ص ۱۲۴، از: سیصد و ده کلمه).

۱۳۳. «و لو قال: خدا به حق من همه نیکو کرده است، بدی از من است! فقد کفر» (الفاظ کفر، ص ۷۸، از: الفتاوی التاتارخانیة) و «اگر کسی گوید نیکی از خدای است و بدی از من این مذهب قدریان است. و رسول علیه السلام فرموده است القدریه مجوس هذه الامه. و قول موغان [= مغان] این است کی گویند هر چه نیک است از ایزد است و هر چه بد است از من است» (سلمانی، «باب الفاظ کفر از جواهر الفقه محمد بن منصور بخاری»، ص ۲۰).

۱۳۴. قس: «اگر آیتی را از قرآن منکر شود، کافر شود» (الفاظ کفر، ص ۱۱۶، از: سیصد و ده کلمه).

۱۳۵. «اگر گوید: ای کوتاه تر از انا اعطیناک! کافر شود» (الفاظ کفر، ص ۱۱۶، از: سیصد و ده کلمه).

۱۳۶. «اگر گوید: الم نشرح را گریبان گرفته [ای]، کافر شود» (افزودگی از مصحح. الفاظ کفر، ص ۱۱۶، از: سیصد و ده کلمه).

۱۳۷. «اگر در حال نزاع کسی پیش کسی سوره یس بخواند، کسی او را گوید: یس در دهان مرده منه، کافر شود» (الفاظ کفر، ص ۱۱۶، از: سیصد و ده کلمه).

۱۳۸. «اگر کسی گوید: قل هو الله احد را پوست بردی یا پوست بیرون کردی - یعنی بسیار می خواند - بدین لفظ کافر شود» (الفاظ کفر، ص ۱۱۶، از: سیصد و ده کلمه)؛ نیز قس: «اگر گوید: سبحان الله را پوست بردی، کافر شود. اگر گوید: پوست سبحان الله بیرون کردی، کافر شود» (همان، ص ۱۱۸).

* [عبارت اخیر از الفاظی که منجر به کفر می شود نیست، بلکه توضیح و تکمیل جملات پیشین است: {جز آنچه پیش تر آمد،} هر عبارتی که موهم تمسخر قرآن و صفات الهی باشد موجب کفر است. و پراستار]

۱۳۹. اصل: قبا بر (?) (درست خوانده نمی شود).

۱۴۰. گیسو پوش زنان (لغتنامه دهخدا، از: برهان قاطع).

۱۴۱. دستار و عمامه (لغتنامه دهخدا، از: آندراج).

۱۴۲. اصل: با ویختن باین بر کرد کارها تمام می شود.

۱۴۳. اصل: کز/شبهای (?) (در دو سطر).

۱۴۴. شبیه است به: «اگر گوید: آنچه پیغامبران میگویند اگر راست است، ما نجات

و هر هرزه و هذیان که بدین‌ها ماند، در همگی گوینده کافر می‌شود و قصد و سهو غیر نادر در این باب یکسان، و لکن [اگر] به مزاح^{۱۶۳} و طیبت نفس و خنده گوید، انجس و اقبیح، و کفرش اکثر و اغلظ؛ و چون چاشنی شکل اندکانه از تزهات اکثر خواص که در محافل و مجالس و تهانی و تعادی بلاد بنیت نشر فراید کفریات مسطور حالی را شنیدی باقی هذیانات کوچکنجیان و صحرائشینیان اولاد کوکبری و ایلمین و طرغون و هیمه‌کشان و لایت لولوه فخاقان معدن مذکور و جهال سکنجور و قوم درآجان و معتقدان شیخ برهیم کافر واجب‌القتل و امثال ایشان بی‌چشمان کوردلان کژروان بدشنوان که جهان سراسر بجنب همگان براست بر مزبور محکی قیاس کن که چه‌ها می‌گویند و در اثر شیطان معزول به مقدمشان به چه عشق می‌پویند و فتنه‌های شرق و غرب را به طرفه‌العین به چه زودی می‌پویند و هر گاه که اقوال از این نمط باشد در افعال هیچ مگو.

مسئله: اگر کسی به حال مستی^{۱۶۴} کفر و هذیان گوید محسوب ندارند، لیکن اگر مست و اما اکراه دیده زن را طلاق دهد هر دو مسئله در فقه فروع نام میان امام اعظم مجتهد مقدم و امام مطلبی شافعی رضی الله عنهما بمختلف فیهما مسمیان.

* * *

پیوست

اختلافات نسخه «سیصد و ده کلمه» با متن چاپی آن
آقای دکتر جعفریان نوشته‌اند که این رساله را «با حفظ رسم الخط آن» چاپ کرده‌اند و فقط «گ» را استثنائاً به شیوه امروزی نوشته‌اند^{۱۶۵}؛ اما با ملاحظه نسخه معلوم می‌شود که بسیاری از خصائص رسم الخطی و کتابتی و حرکات نسخه حفظ نشده است و میان نسخه و متن چاپ شده اختلافات بسیاری هست.

برای نمونه فقط به اختلافات بند اول متن اشاره می‌کنم (ص ۱۱۳، سطرهای ۴-۱۲). ابتدا ضبط متن را و سپس ضبط

۱۶۳. اصل: بمزاج.

۱۶۴. اصل: هستی (؟).

۱۶۵. البته ایشان فقط دو کلمه «اگر» و «گوید» را ذکر کرده‌اند، اما در متن در اغلب کلمات «گ» را به شکل امروزی نوشته‌اند.

به بهشت بی تو درنروم^[۱۵۷]»^{۱۵۳} و «اگر خدا جنت را به سبب این علم به من دهد نخواهم^[۱۵۸]» و «مقصودم ۲۸۶/ دیدار حق است نه بهشت^[۱۵۹]»^{۱۵۴} و «فلان به مرگ خویش نخواهد مردن^[۱۶۰]»^{۱۵۵} و «من بوده و نابوده^{۱۵۶} می‌دانم^[۱۶۱]»^{۱۵۷} و «ای پادشاه روی زمین، بارخدایا تویی^[۱۶۲]»^{۱۵۸} و «سلطان را در عطسه 'یرحمک الله' خطاب مکن^[۱۶۳]»^{۱۵۹} و «جان فلانی بکاسته به تو پیوست^[۱۶۴]»^{۱۶۰} و «آن کو به فسق و عشرت ما شاد نیست، شاد مباد^[۱۶۵]»^{۱۶۱} و «من از خمر خوردن صبر ندارم^[۱۶۶]»^{۱۶۲} و «اگر طالع داشتی تا این غایت نماندمی^[۱۶۷]» و «این روزگار جافی^[۱۶۸]» و «دولت فلان امیر پیر شد^[۱۶۹]» و «از امرا، خدا عدل خواهد پرسیدن نه نماز^[۱۷۰]» و «من از هر 'بسم الله' نمی‌ترسم (؟)^[۱۷۱]» و «من نیز کم شیطان نیستم^[۱۷۲]» و «چون در خمر مست نشوند غم ندارد^[۱۷۳]» و «شراب و زنا جوانمردان را مضر نه^[۱۷۴]» [و] «گاهی که چیز به خانه بایست، بر مسجد حرام^[۱۷۵]»؛

۱۵۳. «اگر بکسی گوید: حق تعالی مرا بهبهشت فرستد بی تو درنایم، کافر شود. اگر گوید: بهشت را بی تو نخواهم، کافر شود» (الفاظ کفر، ص ۱۱۵، از: سیصد و ده کلمه).

۱۵۴. «اگر گوید: اگر مرا خدای بهشت دهد برای تو یا برای فلان کار، بهشت نخواهم یا درنروم، کافر شود» (الفاظ کفر، ص ۱۱۶، از: سیصد و ده کلمه).

۱۵۵. «اگر گوید: فلان به مرگ خود نخواهد مردن. بیم کفر است» (الفاظ کفر، ص ۱۳۳، از: سیصد و ده کلمه).

۱۵۶. اصل: بانوده.

۱۵۷. «اگر گوید: من بوده و نابوده بدانم [اصل: ندانم]، کافر شود» (الفاظ کفر، ص ۱۱۵، از: سیصد و ده کلمه).

۱۵۸. «اگر کسی پادشاهی را بارخدا می‌گوید. بعضی گفتند که، اگر معنی می‌داند کافر شود که بار به زبان اهل فارس بزرگ باشد، یعنی خدای بزرگ؛ و اگر نمی‌داند پندارد که این نامی دیگر است پادشاهان را، کافر نشود» (الفاظ کفر، ص ۱۳۱، از: سیصد و ده کلمه).

* [ظاهراً عبارت اشکالی دارد و یا چیزی از آن افتاده (مثلاً: بارخدای [م] تویی) یا چیزی افزونی دارد (مثلاً: بارخدای تویی). ویراستار]

۱۵۹. «اگر پادشاهی عطسه کند، کسی او را گوید: یرحمک الله، کسی دیگر او را گوید: او پادشاه است، او را یرحمک الله نگوی، کافر شود که او را مستغنی می‌دانند از رحمت حق تعالی» (الفاظ کفر، ص ۱۲۱-۱۲۲، از: سیصد و ده کلمه).

۱۶۰. «اگر در حال مصیبت و تعزیت گوید: هرج از جان فلان کم شد، در جان تو شدست [نسخه: پیوست]، خطر کفر است» (الفاظ کفر، ص ۱۳۴، از: سیصد و ده کلمه). قس: فقرات ۴ و ۸ و حاشیه‌های آن‌ها.

۱۶۱. «اگر مفسدی گوید: شاد مباد آنک به شادی ما شاد نیست، کافر شود» (الفاظ کفر، ص ۱۲۲، از: سیصد و ده کلمه).

۱۶۲. «اگر مفسدی گوید: خمر را دوست می‌دارم، از آن نمی‌شکبیم. کفر در او بدین کلمه اختلاف مشایخست» (الفاظ کفر، ص ۱۲۷، از: سیصد و ده کلمه).

کافر/ مکا[نی کافر]^{۱۷۳}؛ ص ۱۱۴، س ۲: انشاء الله بکنم/ انشاء الله بک[نم]^{۱۷۴}؛ ص ۱۱۴، س ۸-؛ پس بیاید/ بس نیاید^{۱۷۵}؛ ص ۱۱۵، س ۲: کافر/ کافر]^{۱۷۶}؛ ص ۱۱۵، س ۴: اگر نا...بر/ اگر فلا[ن] پیغام[بر]^{۱۷۷}؛ ص ۱۱۵، س ۱۴: دروغ میگوید/ دروغ میگوید مرد کویذ اگر پیغامبران کواهی دهند که من سیم ندارم هم باور ندارم کویذ نی کافر شوذ^{۱۷۸}؛ ص ۱۱۵، س ۵-: این نکنم/ ان (= آن) نکنم؛ ص ۱۱۶، س ۵: ... کند ... یا/ را [... می] کند و یا^{۱۷۹}؛ ص ۱۱۶، س ۶: آفریده سیم/ آفریده [شده است] سیم^{۱۸۰}؛ ص ۱۱۶، س ۴-: ببیند/ بینند؛ ص ۱۱۶، س ۱-: حق تعالی می فرماید/ حق تعالی میگوید^{۱۸۱}؛ ص ۱۱۷، س ۸: بوذ/ بوذ^{۱۸۲}؛ ص ۱۱۷، س ۱۲: خردمند/ خر[ردمند]؛ ص ۱۱۷، س ۸-: از بهر نماز کنند^{۱۸۳}/ از بهر ما می[کنند]^{۱۸۴}؛

نسخه را آورده ام (اختلافات «ک/گ» را نیاوردم):
- سطر ۴: بسم الله الرحمن الرحيم/ بسم الله الرحمن الرحيم
الرحيم^{۱۶۶}.
- سطر ۵: آفریدگار/ آفریدکار؛ روزی ده/ روزی ده؛ آفرین/ آفرین.
- سطر ۶: پاکیزگان/ پاکیزکان^{۱۶۷}.
- سطر ۷: اما/ اما؛ به کفر/ بکفر؛ آنکه/ انک.
- سطر ۸: نمی پرسند/ نمی پرسند؛ ترجمه کننده/ ترجمه کننده؛ صد/ صد.
- سطر ۹: محمد/ محمد؛ الله/ الله؛ ائمة/ ائمة^{۱۶۸}.
- سطر ۱۰: بائمة/ بائمة؛ کلمة/ کلمة؛ چند/ چند؛ هرکه/ هرکه.

۱۷۲. در حاشیه آن نوشته اند: «بهشت» حدسی است. در اصل سیاه شده است. گرچه لک از زیر «بهشت» آغاز شده و اندکی از زیر کلمه را پوشانده است اما کلمه به وضوح و روشنی دیده می شود.
۱۷۳. لک شده است، ولی طرح مبهمی از «کافر» دیده می شود.
۱۷۴. در حاشیه نوشته اند: «الله نکنم» حدسی است. در اصل سیاه شده است، ولی جز آن که طرح مبهمی از کلمات دیده می شود، «نم» بیرون از لک است و خوانده می شود.
۱۷۵. صورت صحیح «بس» است نه «پس». «پس» در سطر بعد هم باید «بس» شود. درباره «بس آمدن» در حاشیه فقره ۱۶ توضیح داده ام.
۱۷۶. نسخه لک شده، ولی شکل کلی کلمه قابل تشخیص است و سرکش «ک» و سر «ا» نیز دیده می شود.
۱۷۷. در حاشیه نوشته اند: «در اصل ناخوانا». نسخه لک شده، ولی طرح مبهمی از کلمات دیده می شود و اگر وسواس بی جهت را کنار بگذاریم، می شود کروه ها را هم برداشت. نیز قس: فقره ۹۵ و حاشیه آن.
۱۷۸. بخشی از متن از قلم افتاده است و باید به متن افزوده شود: «مرد گوید: اگر پیغامبران گواهی دهند که من سیم ندارم هم باور ندارم؟»، گوید: 'نی؛ کافر شوذ».

- سطر ۱۱: موجب/ موجب؛ ظاهراً و باطناً/ ظاهراً و باطناً؛ مرد/ مرد؛ سنی/ سنی؛ موحد/ موحد.
- سطر ۱۲: انشاء الله/ انشاء الله.

با این حال من از ذکر این گونه اختلافات صرف نظر کردم، زیرا در چنین متنی این اختلافات اهمیت چندانی ندارند و آنچه در درجه اول اهمیت است این است که متن صحیح خوانده شود.^{۱۶۹}
توضیح: اگر در محل شماره سطر، عددی منفی آمده باشد (عدد همراه با علامت منها) به این معنی است که سطرها را باید از پایین صفحه شمرد.

اختلافات مهم متن چاپی با نسخه (متن چاپی/ نسخه خطی)

۱۷۹. جایی که سه نقطه دوم را گذاشته اند لک نیست و خواناست.
۱۸۰. اندکی از «ش...ت» نیز دیده می شود. قس: «تا قرآن آفریده شده است سیم بخششی نهاده شده است» (الفاظ کفر، ص ۸۵، از: الفتاوی التاتارخانیة) و «تا قرآن آفریده شده است رسم پنج شنبهی نهاده شده است» (همان، ص ۵۲، از: المحيط البرهانی).
۱۸۱. با سطر بعد اشتباه شده که آمده است «حق تعالی میفرماید».
۱۸۲. به احتمال زیاد همین صورت «بوذ» صحیح است نه «بوذ»، ولی خواستم متذکر شوم که حرکت گذاری از مصحح است نه از نسخه.
۱۸۳. در حاشیه نوشته اند: «در اصل سیاه شده. کلمه 'نماز' هم حدسی است».
۱۸۴. این قسمت در نسخه لک شده و خوانده نمی شود، اما عبارتی شبیه به این جمله در رسالات دیگر آمده است: «من چه گذارم [= گزارم] مردمان از بهر من می کنند» (الفاظ کفر، ص ۸۶، از: الفتاوی التاتارخانیة) و «مردمان از بهر ما می گذارند [= می گزارند]» (همان، ص ۵۳، از: المحيط البرهانی). در نسخه طرح مبهمی از «ما» دیده می شود و بین آن و «کنند» فاصله بیش از آن است که فقط «ب» در آن باشد، ناگزیر صورت کامل باید «میکنند» باشد.

ص ۱۱۳، س ۴-: خ... / خدای^{۱۷۰}؛ می بینند/ می بینند^{۱۷۱}؛ ص ۱۱۳، س ۱-: بهشت^{۱۷۲} / بهشت؛ ص ۱۱۴، س ۱: مکانی
۱۶۶. در اصل، در دو کلمه آخر تشدید و فتحه بین «ا» و «ل» گذاشته شده است: الرحمن الرحيم.
۱۶۷. درست مشخص نیست که حرف اول یک نقطه دارد یا سه نقطه.
۱۶۸. «ة» به جای «ه» در واقع ناشی از اشکال در فونت کتاب است.
۱۶۹. یکی از مواردی که در مطلب حاضر به آن نپرداختم مسئله صورت «...ء» در نسخه است که کجا باید الف و همزه ثبت شود و کجا املای دیگری از «ای» است.
۱۷۰. در حاشیه آن نوشته اند: «شاید: خدای مرا از آسمان ببند! به هر حال یک کلمه محو شده است». ولی این موضع از نسخه آسیبی ندیده و لک شدگی چند سطر پایین تر است.
۱۷۱. نسخه در این موضع روشن و واضح است. جز آن، اگر «می بینند» بود باید حرف آخر «د» می بود نه «ذ».

ص ۱۳۱، ۷: مگر/ مگر که (= مگر که)؛ ص ۱۳۱، ۹: باشند/ باشند؛ ص ۱۳۱، ۱۰: مسئله بارخدا/ مسئله: «بارخدا»^{۱۹۷}؛ می خواند/ می خواهد؛ ص ۱۳۱، ۱۳ و ۱۴: از کِل ... از کُل/ از کِل ... از کِل^{۱۹۸}؛ ص ۱۳۱، ۷: یا جنان/ یا حَنان^{۱۹۹}؛ ص ۱۳۳، ۹: مخاطره و خطاء عظیمست/ مخاطره عظیمست؛ ص ۱۳۳، ۷: خطر عظیمست/ مخاطره (کذا) و خطاء عظیمست؛ ص ۱۳۴، ۱۳: از دانشمندی/ ان (= آن) دانشمندی؛ ص ۱۳۴، ۲: شدست/ پیوست؛ ص ۱۳۵، ۲: جهم بن صفوان/ جهم صفوان؛ ص ۱۳۵، ۳: فَلَا یَسْتَأْخِرُونَ/ لَا یَسْتَأْخِرُونَ^{۲۰۰}؛ ص ۱۳۵، ۱۲: نگذارند/ نکذراند (= نگذراند)؛ ص ۱۳۵، ۷: او را اخبار/ او اخبار^{۲۰۱}؛ ص ۱۳۵، ۶: آزادوار/ ازادوار (= آزادوار)^{۲۰۲}؛ ص ۱۳۵، ۱: بدِه/ بدِه (= بدِه)^{۲۰۳}.

اشکالات مربوط به تایپ «ه»، «ة» و «ة»

- گاهی ضبط نسخه «ه» است، ولی در متن چاپی «ة»^{۲۰۴} یا «ه» آمده، یا ضبط نسخه «ة» است ولی در متن چاپی «ه» آمده است (متن چاپی/ نسخه خطی):
ص ۱۱۳، ۹: ائمة/ ایمة (= ائمة)؛ ص ۱۱۳، ۱۰: بایمة/ بایمة (= به ائمة)؛ کلمه/ کلمه؛ ص ۱۱۳، ۱۵ و ۱۶: کلمه/ کلمه؛ ص ۱۱۴، ۱- و ص ۱۱۵، ۱: فریشته/ فریشته؛

۱۹۷. در نسخه فقط «مسئله» به مرگب سرخ است و «بارخدا» جزو عبارت بعد است.

۱۹۸. در نسخه هر دو «کِل» است، گرچه معنی «از کِل» دوم معلوم نیست.
۱۹۹. زیر «ح»، ح کوچکی گذاشته است. آیا مقصود «حَنان» بوده است؟ نیز نک: بخش «تصحیحات قیاسی پیشنهادی».

۲۰۰. ضبط متن مطابق است با آیه ۴۹ سوره یونس، اما ضبط نسخه مطابق است با آیه ۳۴ سوره اعراف و آیه ۶۱ سوره نحل. البته در نسخه، این عبارت قرآنی با «اذا» آغاز می شود (مطابق سوره یونس)، ولی در سوره اعراف و نحل عبارت با «فاذا» آغاز می شود.

۲۰۱. ظاهراً کاتب اول نوشته بوده «او اختیار»، بعد خواسته آن را اصلاح کند و بعد از اصلاح کلمه، آن را به صورت «اخبار» حرکت گذاری هم کرده است. مصحح کسرة الف را «ر» خوانده است، ولی این نکته از چشمش پنهان مانده که در این صورت عبارت «را اختیار» خواهد بود و یک الف کم دارد.
۲۰۲. کاتب اول نوشته بوده «ازوار»، بعد متوجه شده «اذ» را جا انداخته، پس آن را بعد از «از» در بالای کلمه افزوده است که مجموعاً «ازاذ» شود. فتحه «وار» زیر «اذ» افتاده و شبیه «اذ» شده است.

۲۰۳. حرکت «به» در فعل امر ممکن است ضمّه باشد، قس: «بُئِر».
۲۰۴. احتمالاً به این علت بوده که متن با فونتی از خانواده B تایپ شده بوده و بعد در چاپ، فونت متن را بدل به فونتی از خانواده IR کرده اند. آنچه در فونت های B به صورت «ه» دیده می شود، بسته به نوع تایپ، در فونت های IR گاه به شکل «ة» در می آید.

ص ۱۱۷، ۷-: بنشسته ام/ بنشسته ام^{۱۸۵}؛ ص ۱۱۷، ۵-: خداوند دام دام را/ خداوند وام وام را^{۱۸۶}؛ ص ۱۱۸، ۶: میفرمائید/ میفرمایند؛ ص ۱۱۸، ۹-: بگذار/ بگزار؛ ص ۱۱۸، ۲-: به محشر (دومین مورد)/ بحشر؛ ص ۱۱۹، ۵: حلال خور/ حلال خوار^{۱۸۷}؛ ص ۱۱۹، ۵-: حکایت/ [حکایت]^{۱۸۸}؛ ص ۱۲۱، ۱۰: بذین/ برین؛ زنی ترسای فربه [ای] بوذ. کسی گوید/ زنی ترسای فربه بوذ کسی کویذ^{۱۸۹}؛ ص ۱۲۱، ۶-: بینذ/ بینذ؛ ص ۱۲۲، ۱: نگوی/ مگوی (= مگوی)؛ ص ۱۲۲، ۱۰: بینینذ/ بینینذ؛ ص ۱۲۳، ۱۳: فصل شصت کلمه/ فصل: شصت کلمه^{۱۹۰}؛ ص ۱۲۳، ۶-: واضح ان است/ و اصح انست (= آنست)^{۱۹۱}؛ ص ۱۲۳، ۵-: نپذیر/ مَبذیر (= مپذیر)؛ ص ۱۲۷، ۲: شوذ/ نشوذ؛ ص ۱۲۷، ۱-: باشند/ باشد؛ ص ۱۲۸، ۲: می گویند به تصغیر [بگویند]/ میکویذ بتصغیر^{۱۹۲}؛ ص ۱۲۸، ۹: می کافر نشوذ/ نی (?)^{۱۹۳} کافر نشوذ؛ ص ۱۲۸، ۱۲: خورده باشند/ خورده باشد؛ ص ۱۲۸، ۳-: علیه السلم/ علیسلم (= علیه السلام)^{۱۹۴}؛ ص ۱۲۸، ۲-: خُورد داشت/ خورد داشت (= خور[ا] داشت)^{۱۹۵}؛ ص ۱۲۹، ۱: بسنت/ بست (= پست)^{۱۹۶}؛ ص ۱۲۹، ۴: واهی/ وایی (وایی؟)؛ ص ۱۲۹، ۲-: غوغاء اند/ غوغا امذ (= آمد)؛ ص ۱۳۱، ۲: بذین/ برین؛

۱۸۵. یا از مصدر «بستن» (صورتی از «نشستن») است یا خطای کتابتی است به جای «نشسته ام» یا «بنشسته ام».

۱۸۶. «خداوند وام، وام را جمله دوست تر دارد»، یعنی کسی که پولی قرض داده است، دوست دارد پولش را یکجا پس بگیرد نه خرده خرده. قس: «خداوند وام جمله گذاردن دوست تر دارد» (الفاظ کفر، ص ۸۶، از: الفتاوی التاتاریخانیة)؛ نیز: «وام دار جمله یابد، دوستر دارد» (جعفریان، ۱۴۰۲، ص ۴۶۲، از: الحوادث و النوازل و الوقعات).

۱۸۷. معلوم نیست چرا کاتب این کلمه را به مرگب سرخ نوشته است.

۱۸۸. در نسخه نیامده است و البته بودنش ضرورتی هم ندارد.
۱۸۹. «بود کسی» به خط کاتب در حاشیه و به سرخی آمده است. کاتب بر روی «ه» در «فربه» راده ای به رنگ سرخ گذاشته تا محل افزودگی را مشخص کند. در متن چاپی این راده با «ه» اشتباه شده و «[ای]» ثبت شده است. باید توجه داشت که «ه» در «فربه» ملفوظ است.

۱۹۰. در نسخه فقط «فصل» به مرگب سرخ است و «شصت کلمه» ظاهراً بخشی از عبارت بعد است.

۱۹۱. عبارت «اصح آن است» مکرراً در این رساله آمده است.

۱۹۲. نیازی به عبارت افزوده در کروش نیست.

۱۹۳. صراحتاً نقطه دارد ولی وضع کتابت شبیه «می» است.

۱۹۴. صورتی کتابتی است.

۱۹۵. کاتب «ا» را جا انداخته است.

۱۹۶. در حاشیه نوشته اند: «در اصل کلمه ای شبیه 'بست' یا 'بنت'». این کلمه «پست» است، یعنی «کوتاه». در الفتاوی التاتاریخانیة آمده است: «چه بکار آید سبیل پست!» (الفاظ کفر، ص ۸۲) و جعفریان در حاشیه نوشته است: «یعنی سبیل را کوتاه کردن یا در واقع از ته زدن».

ص ۱۱۶، س ۱۰: سوره یس / سُورَةُ یَس ۲۰۵؛ ص ۱۱۷، س ۵: کلمه/ کلمة؛ ص ۱۱۹، س ۳-: اَرَّة/ اَرَّة؛ ص ۱۲۱، س ۸: مناکحه/ مناکحه؛ ص ۱۲۲، س ۱۰-: کلمة/ کلمة؛ ص ۱۲۳، س ۱۱: تغارة/ تغارة (تغاره ای؟)؛ ص ۱۲۴، س ۱- و ص ۱۲۵، س ۱: جامه/ جامه؛ ص ۱۲۵، س ۸: جامه/ جامه؛ ص ۱۲۶، س ۷: بارنامه/ بارنامه؛ ص ۱۲۹، س ۳: جامه/ جامه؛ ص ۱۳۰، س ۲-: خانه/ خانه؛ ص ۱۳۱، س ۹: بنده/ بنده؛ ص ۱۳۲، س ۹: نیمه/ نیمه؛ ص ۱۳۳، س ۲: بچه/ بچه (= بچه ای)؛ ص ۱۳۳، س ۱۱: فریشته/ فریشته؛ ص ۱۳۳، س ۳-: عطسه دیگر/ عطسه دیگر؛ ص ۱۳۴، س ۷-: بس بیاده/ بس بیاده (= پس بیاده ای؟).

- در بسیاری از مواردی که در متن چاپی «...[ای]» آمده است در نسخه «ه» آمده بوده، در نتیجه نیازی به آوردن کروش نیست و «ای» باید به طور عادی در متن ثبت شود^{۲۰۷}، مثلاً «نشاندۀ [ای]» (ص ۱۱۴، س ۱۴) که در نسخه «نشاندۀ» است و باید به صورت «نشاندۀ ای» ثبت می شد. موارد دیگر:

ص ۱۱۶، س ۹: گرفته [ای]؛ ص ۱۱۶، س ۵-: بسته [ای]؛ آورده [ای]؛ ص ۱۱۸، س ۳-: کلمه [ای]؛ ص ۱۲۰، س ۳-: بوده [ای]؛ ص ۱۲۲، س ۷: قطره [ای]؛ ص ۱۲۳، س ۱۰: جولاهه [ای]؛ ص ۱۲۶، س ۷: آورده [ای]؛ ص ۱۲۹، س ۱: کرده [ای]؛ ص ۱۲۹، س ۵: کرده [ای]؛ ص ۱۳۰، س ۱۲: بیگانه [ای].

خطاهای کتابتی مسلم در نسخه^{۲۰۸}

(ضبط نسخه/ صورت صحیح)

ص ۱۱۵، س ۱۲: خطیره/ حظیره؛ ص ۱۱۶، س ۴-: یُغادر/ نُغادر؛ ص ۱۱۷، س ۷: کویند/ گویند؛ ص ۱۲۱، س ۲: نخیری/ نخری؛ ص ۱۳۰، س ۷: جز/ جیز (= چیز)؛ ص ۱۳۱، س ۸: کاررانی/ کاردانی؛ ص ۱۳۲، س ۱۱-: قضاء بدر رسید^{۲۰۹}/

۲۰۵. فتحه را برای نشان دادن صدای «آ» هم می آورد، مانند «الله».

۲۰۶. نیز نک: بخش «تصحیحات قیاسی پیشنهادی».

۲۰۷. این رسم الخط تا همین شصت هفتاد سال قبل هم رایج بوده است و در کتابها و نشریات آن دوران دیده می شود.

۲۰۸. اغلب این موارد در متن چاپی اصلاح شده است. برخی ضبطهای نامفهوم دیگر هم در نسخه بود که چون صورت صحیح آنها معلوم نشد از ذکر آنها در گذشتیم، مثل «پری زاده» (ص ۱۳۰، س ۹-).

۲۰۹. کاتب یک «ر» اضافه نوشته، باید اصلاح شود به «قضای بد رسید». این عبارت در بخش دیگری از این رساله (ص ۱۳۳، س ۸) هم آمده است: «قضاء بد رسید» (نسخه: قضاء بد رسید).

قضا بدو رسید؛ ص ۱۳۵، س ۸: ملک/ ملل؛ ص ۱۳۵، س ۱۳: زمین پوس می کنند^{۲۱۰}/ زمین بوس می کنند (یا: زمین بوس...).

اغلاط تایپی

(غلط تایپی/ صورت صحیح)

ص ۱۱۷، س ۲: کَلَّا/ کَلَّا (نسخه: کَلَّا)؛ ص ۱۲۵، س ۲: ختلاف/ اختلاف؛ ص ۱۲۶، س ۳-: بِرَدَّر (کذا)/ بِرَدَّر (مطابق نسخه)؛ ص ۱۲۹، س ۱۲: عقبها/ عقبها (نسخه: عقبها)؛ ص ۱۲۹، س ۱۳: بوجه/ به وجه (نسخه: بوجه)؛ ص ۱۲۹، س ۶-: بِرِه (کذا)/ به (= به)؛ ص ۱۲۹، س ۴-: لا اله الا الله/ لا اله الا الله؛ ص ۱۳۴، س ۹-: تعزیز/ تعزیر؛ ص ۱۳۶، س ۵-: اهم/ اهم.

تصحیحات قیاسی پیشنهادی

- مواضعی که ضبط نسخه مانند متن است، اما باید عبارتی به متن افزود یا از آن کاست یا متن را قیاساً تصحیح کرد یا رسم الخط نسخه را به رسم الخط امروزی برگرداند (ضبط نسخه/ صورت پیشنهادی):

ص ۱۱۴، س ۳-: بجان سر تو/ بجان [و] سر تو (؟)؛ ص ۱۱۵، س ۳: ندانم/ بدانم^{۲۱۱}؛ ص ۱۱۵، س ۷-: گوی (نسخه: گوی)/ گویی^{۲۱۲}؛ ص ۱۱۵، س ۵-: اگر گویند: حق/ اگر گویند: [اگر] حق؛ ص ۱۱۷، س ۱۲: در کار/ در کار [ی]؛ ص ۱۲۰، س ۱۱-: پیش نشود/ پیش نشود (؟)؛ ص ۱۲۰، س ۳-: بس/ پس؛ ص ۱۲۱، س ۱: ملحد/ همچنین^{۲۱۳} (یا: هم چنین)؛ ص ۱۲۱، س ۷-: عسب/ عسلی (؟)^{۲۱۴}؛ ص ۱۲۳، س ۱۱: تغارة تب/

۲۱۰. ممکن است در نسخه قبلی سه نقطه زیر «س» بوده و کاتب نسخه کنونی را به اشتباه انداخته باشد.

۲۱۱. نک: فقرة ۱۶۱. نیز قس: «و لو قال: من بوده و نابوده بدانم! یکفر» (الفاظ کفر، ص ۸۱، از: الفتاوی التاتاریخانیة).

۲۱۲. مطابق رسم الخط قدیم، «بی» را گاهی «ی» می نوشتند، مانند «جوابهایی» (ص ۱۲۰، س ۶) که در نسخه «جوابهای» است. این «بی» ممکن است در میان کلمه نیز باشد، مانند «آئینی» (ص ۱۳۵، س ۱۰) که در نسخه «آینی» نوشته شده است.

۲۱۳. در حاشیه نوشته اند: «در اصل: محلدم». در نسخه آمده «من محلدم»، و چون در سطرهای قبل این رساله و عبارات مشابه رسالات دیگر (نک: الفاظ کفر، ص ۵۹، و ص ۹۲-۹۳) چندین بار «همچنین» آمده است، به نظر می رسد که کاتب صورت بی نقطه «همچنین» را «منمحلدم» خوانده باشد.

۲۱۴. خودشان هم حدس زده اند که شاید «عسلی» باشد و توضیحی درباره عسلی نوشته اند. من می افزایم که اگر در نسخه قبلی «عسلی» بوده (= عسلی ای/ عسلی) و کاتب آن نسخه «ل» را قدری کوتاه نوشته بوده باشد، ممکن است کاتب نسخه ما آن را «عسبی» خوانده و «عسب» نوشته باشد.

بیشتر رسد/ بیشتر رسد؛ ص ۱۳۵، س ۱۱: اگر کسی را (نسخه):
اگر کسی را/ اگر کسی [خود] را؛ ص ۱۳۶، س ۲: به جان سر تو
(نسخه: بجان سر تو)/ به جان [و] سر تو.

حرکت‌گذاری‌ها و ضبط‌های خاص نسخه

بُیر (فعل امر از بُردن؛ ص ۱۱۹، س ۲-)؛ بَه (حرف اضافه؛ ص ۱۲۰،
س ۲)؛ رَسیدَ (ص ۱۳۳، س ۸)؛ زَو/ بَرَو (فعل امر رفتن؛ ص ۱۲۴،
س ۱-)؛ سَجدَه (ص ۱۳۴، س ۸-)؛ سَپردی (در اصل: سَپردی؛
ص ۱۳۴، س ۲)؛ سَجلَه (ص ۱۲۷، س ۶-)؛ ص ۱۳۵، س ۱۳: همان صفحه،
س ۴-)؛ شَسْتَن (=نشستن، به صورت «بشسته‌ام»^{۲۲۴}، ص ۱۱۷، س ۷-
متن چاپی: بنشسته‌ام)؛ سَوکَند/ سَوکَند (ص ۱۱۴، س ۴-؛
ص ۱۲۴، س ۷)؛ سَوکَند/ سَوکَند (ص ۱۳۲، س ۱-)؛ ص ۱۳۶،
س ۱ و ۴)؛ کِرِیاس (ص ۱۱۵، س ۹-)؛ مَسَلَه (ص ۱۲۸، س ۷)؛ ص ۲۲۵؛
مُوجِب (ص ۱۲۸، س ۸)؛ ص ۱۳۴، س ۱۱)؛ نُوروز (ص ۱۳۰، س ۲-).

کتاب در گذاشتن تنوین‌ها اهتمام داشته است، اما این
تنوین‌ها بعضاً در متن چاپی نمایانده نشده‌اند:

در محیط‌البرهانی هم آمده است که سخن «التراویح محرک عمر»، سخن
روافض است (الفاظ کفر، ص ۵۳).

۲۲۲. در محیط‌البرهانی آمده است که چون کسی نماز گزارد و گوید «فجرک
گزاردم»، کافر می‌شود (الفاظ کفر، ص ۵۳)؛ نیز در الفتاوی التاتارخانیة آمده
است: «و اذا صلی و قال: فجرک گزاردم! یکفر» (همان، ص ۸۶). با دیدن
این عبارات به ذهن رسید که «مجرک» احتمالاً تصحیف همین «فجرک»
است. در کتاب شرح الامام علی القاری علی کتاب الفاظ الکفر العلامة
بدر الرشید آمده است: «أن من صلی الفجر و قال بالفارسیة فجرک را کذا دم
یعنی صلیت الفجر بصیغة التصغیر للتحقیر [...] کفر» (ص ۱۴۴). رسم الخط
آن کتاب عیناً رعایت شد. در کتاب منح الروض الازهر فی شرح الفقه الاکبر
(از همین علی قاری)، این عبارت فارسی به صورت «فجرک را نماز کرد دم»
آمده است (ص ۴۳۴) و در چاپ دیگری از این کتاب (با عنوان شرح کتاب
الفقه الاکبر) به صورت «فجرک و نماز کرد دم» است (ص ۲۸۲). اطلاع از این
منابع به واسطه وبگاه نورلیب. از عبارات منقول چنین به نظر می‌رسد که
احتمالاً در ابتدا «فجرک» به جای «صلوة فجر» (یعنی نماز صبح) به کار رفته
است و بعداً معنی مطلق نماز هم گرفته است.

۲۲۳. در ص ۱۲۶، س ۱۱، «بِرَسْم» آمده است که در نسخه «بِرَسْم» است.
۲۲۴. در این نسخه در سایر موارد صیغه‌های مصدر «نشستن» آمده (با «نه»، مثلاً
«بنشینند» و «نشسته»، ص ۱۲۰، س ۷، «نشستمی»، ص ۱۲۰، س ۵-)، ولی
«بشسته» هم می‌تواند صحیح باشد، نک: لغت‌نامه دهخدا، مدخل
«بشستن». شاید هم «نشسته» را اشتبهاً چنین نوشته است.

۲۲۵. در این موضع در متن چاپی «مسئله» آورده‌اند. در جاهای دیگر نسخه یا
بدون حرکت به صورت «مسله» آمده، یا با همزه بدون کرسی به صورت
«مسئله». در «مسله» ممکن است فتحه دوم برای همزه نانوخته باشد، یا
برای «ل». احتمال اندکی هم هست که تلفظ آن در این موضع masala باشد.
اما محتمل‌ترین وجه این است که همزه را شبیه به فتحه نوشته باشد
(یعنی فتحه دوم در واقع همزه باشد) که اتفاقاً در خط کتاب این نسخه بسیار
شایع است (تذکر دکتر بابک سلمانی).

تغاره‌ای ذُبْ (؟)؛ ص ۱۲۴، س ۱۳: بدانمی/ ندانمی (؟)؛ ص ۲۱۶؛
ص ۱۲۴، س ۲-: ما درین بلا نیفتادمی/ ما درین بلا
نیفتادمی؛ ص ۱۲۴، س ۱-: بس/ پس؛ ص ۱۲۶، س ۷-:
توی [ی]/ تویی؛ ص ۱۲۷، س ۱۱: کشته/ گشته؛ ص ۱۲۸،
س ۲: عبدالله که/ عبداللهک (یا: عبداللهک)؛ ص ۱۳۰، س ۱۰:
تناسخ‌ناست/ تناسخیان است (؟)؛ ص ۱۳۰، س ۶-: مسلمان
بندارد که او کافر را می‌خواند/ مسلمان پندارد که او را
می‌خواند؛ ص ۱۳۱، س ۷-: اگر کویذ یا حَنان کم از نان
بیش باید که بنده بیافرینی (ضبط نسخه)/ شاید: اگر گوید «با
چنان کم از نان، بیش باید که بنده بیافرینی؟»؛ ص ۱۳۳،
س ۱: بَکری (= بگری)/ مَگری (نسخه: بگری)؛ ص ۱۳۳، س ۴-:
مجرک؛ ص ۲۲۱ (؟)؛ ص ۱۳۴، س ۳: بیشتر رسد (نسخه:

۲۱۵. عبارت چنین است: «از دانشمندی سوال کردند که کسی جولاهه [ای] را
بکشت، چه واجب آید؟ جواب داد که تغاره [نسخه: تغاره] تب. مامون را
خبر کردند. ان دانشمند را سیاست فرمود به حکم استهزاء» (الفاظ کفر،
ص ۱۲۳). در صورت دیگری از این حکایت آمده که از فقیه پرسیدند که
اگر کسی خروسی را بکشد چه باید کرد؟ و او گفته بود که «قضای دیت
واجب شود» و آن گاه مامون به سبب این استهزاء دستور داد او را آن قدر
زدند که مرد (الفاظ کفر، ص ۶۵). از: محیط‌البرهانی). از آن‌جا که هم سؤال و
هم جواب باید طنزآمیز باشد، احتمالاً «جولاهه» را باید به معنی «عنکبوت»
گرفت (نک: لغت‌نامه دهخدا). همان‌طور که دیه انسان هزار گوسفند است
(که غذای اوست)، به همین قیاس دیه عنکبوت هم باید از جنس غذای او
باشد، یعنی مگس؛ پس «تب» ممکن است «ذُبْ» باشد که جمع «ذباب»
(مگس) است. در این صورت جواب این که «به کشتن عنکبوت چه واجب
آید؟» می‌شود «یک طشت مگس» یا «تغاره‌ای ذُب».

۲۱۶. یا باید به این صورت باشد که «[کاشکی] بدانمی».
۲۱۷. یا باید باشد: «من ... نیفتادمی».
* [این صورت (ما... نیفتادمی) نادرست نیست و شواهدی در متون منظوم و
منثور دارد؛ نک. تعلیقات شفیعی کدکنی بر منطق الطیر، ص ۵۰۴،
بیت ۴۶۵: همچنین «بعضی شکل‌های ناشناخته شناسه‌ها در فارسی
قدیم»، علی‌اشرف صادقی، اکرم‌السادات حاجی‌سیدآقایی (دستور،
ویژه‌نامه نامه فرهنگستان، ش ۷)، ص ۲۰-۲۲. ویراستار]

۲۱۸. نک: توضیح مورد ص ۱۱۵، س ۷- در همین بخش (گوی/ گویی).
۲۱۹. «کافر» در نسخه هست اما معنای آن نیست.
۲۲۰. یعنی: با وجود این قدر کمبود نان، ضرورت هست که باز هم بنده بیافرینی؟
شاید این عبارت نیز اشاره به همین موضوع داشته باشد: «اگر کسی گوید
یا رحمن کمتر از نان گوینده کافر شود» (سلمانی، «باب الفاظ کفر از جواهر
الفقه محمد بن منصور بخاری»، ص ##).

* [ظاهراً عبارت بخاری پرسشی است: «یا رحمن! کمتر از نان؟»، به این
معنی که «پروردگارا! آیا در حدّ نان هم به ما بخشش نمی‌کنی [و ما را از نان
هم محروم می‌کنی]؟». عبارت حاضر نیز همانند عبارت بخاری است و
در این‌جا «یا حَنان» دقیقاً معادل «یا رحمن» است: «یا حَنان! کم از نان
پیش باید که بنده بیافرینی؟»؛ و معنی چنین است: ای بخشنده! آیا پیش از
آن که بنده‌ای بیافرینی در حدّ نانی نباید روزی او را آماده کنی؟ ویراستار]
۲۲۱. در عبارت «اگر کسی تراویح را مجرک عمر می‌خواند، خطر عظیمست».

ص ۱۱۶، ۷-: وَ کَاسًا دِهَاقًا؛ ص ۱۱۶، ۳-: جمعاً؛
ص ۱۲۰، ۱۰-: خیر: نعمة؛ ص ۱۲۸، ۸-: محمد؛ ص ۱۳۱،
۱۱-: مؤمن؛ ص ۱۳۳، ۱۳-: صَفْصَفًا.

درباره علائم نگارشی متن

علائم نگارشی متن حتی اگر نابجا هم به کار رفته باشند مشکل خاصی برای خواننده ایجاد نمی کنند. من فقط به سه موردی اشاره می کنم که ممکن است موجب بدخوانی و سوءتعبیر شوند:

- «اگر گوید: خدایا دست دراز است، یا پای او، باید گرفت: کافر شود» (ص ۱۱۳). موهم این معنی است که «اگر کسی بگوید پای خدا دراز است...». پس از «پای او» ویرگول زائد است. منظور این است که «اگر کسی بگوید: پای خدا باید گرفت» (یعنی باید به خدا متوسل شد، یا به بیان امروزی «باید دست به دامن خدا شد») ۲۲۶.
- «اگر کسی زن خود را گوید: در وقت ترک نماز که از خدای نمی ترسی!» (ص ۱۲۴). صورت صحیح چنین است: «اگر کسی زن خود را گوید در وقت ترک نماز که از خدای نمی ترسی؟».
- «و اگر کبری و مسلمانی نشسته اند، کسی کبر را می خواند و می گوید: ای کبر مسلمان! جواب می دهد...» (ص ۱۳۰)؛ باید چنین باشد: «... کسی کبر را می خواند و می گوید: ای کبر؛ مسلمان جواب می دهد...».

منابع

- ارطغرل، علی؛ «الولد الشفیق، اثری ارزشمند از اواخر دوران سلجوقیان آناتولی (تألیف ۷۳۳ قمری)»، مترجم: نصرالله صالحی، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، ش ۹۰ و ۹۱ (فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۴)، ص ۱۹-۲۵.
- _____؛ «نوادگان امام ابوحماد الغزالی در آسیای صغیر»، مطالعات تاریخ اسلام، ۸، ش ۳۰ (پاییز ۱۳۹۵)، ص ۹-۳۵.
- الفاظ کفر = الفاظ کفر فارسی در فقه حنفی (کفریات

۲۲۶. البتّه به زعم آن فقها، این جمله ممکن است بر حسب نیت گوینده کفرآمیز نباشد (نک: توضیحات مجموع النوازل درباره عبارت «پای خدا باید گرفتن درین حادثه» که در الفتاوی التاتارخانیة نقل شده است، رک: الفاظ کفر، ص ۷۵).

زبانی در میان عامه)، رسول جعفریان، تهران: نشر علم، پاییز ۱۴۰۰، ج ۱.

- برهان قاطع، محمدحسین بن خلف تبریزی، به کوشش محمد معین، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۲، ج ۵، ج ۵.

- جعفریان، رسول؛ «آسان آسان از ربض مسلمانی کی توان بیرون آوردن (فارسیات استفتاءات موجود در کتاب الحوادث و النوازل و الوقعات از احمد بن موسی کشی (متوفای ۵۵۰))»، آینه پژوهش، ش ۲۰۰ (خرداد و تیر ۱۴۰۲)، ص ۳۸۷-۴۶۵.

- جهانبخش، جویا؛ «از 'نیغده' تا 'نقده'»، صفحه «نگارستان» در وبگاه کاتبان، یادداشت مورخ ۲۹ مهر ۱۳۹۵.

- دیوان حافظ، خواجه شمس الدین محمد حافظ، به کوشش پرویز ناتل خانلری، تهران: خوارزمی، [۱۳۷۵]، ج ۲، ج ۳.

- سلمانی، بابک؛ «باب الفاظ کفر از جواهر الفقه محمد بن منصور بخاری»، گزارش میراث، ش ۱۰۰ (پاییز ۱۴۰۱ [انتشار: بهار ۱۴۰۳])، ص ۸-۳۲.

- سیصد و ده کلمه (در کتاب با عنوان «یکصد و پنجاه و شش کلمه نوشته علمای بلخ») ← الفاظ کفر.

- لغتنامه دهخدا، غالباً به واسطه وبگاه پارسی ویکی (www.parsi.wiki)؛ نیز گاه به واسطه صفحه رسمی آن در

وبگاه دانشگاه تهران (dehkhoda.ut.ac.ir).

- وبگاه نورلیب (/نور لایب)، noorlib.ir.



Table of Contents

Editorial

“The Legacy of the Iranian World”: Fourth Journal of The Written Heritage Research Institute 3-4

Articles

The Firman for the Supervision of Abu Ishaqqiyya’s Shrine in the Musalla of Shiraz: An Islamic Scriptorium in the 9th Hijri Century / Emadoddin SILEYKHOLHOKAMAEE 5-7

The Chapter on Alfaḍ-i Kufr (Heretical Utterances) from *Jawahir al-Fiqh* (Jewels of Fiqh) by Muhammad ibn Manṣūr al-Bukhari (Second Half of the 6th Hijri Century(?) / HamidReza (Babak) SALMANI 8-32

A Section on Alfaḍ-i Kufr (Heretical Utterances) from *Al-Walad al-Shafiq wa-l-Hāfid al-Khalīq* (The Tender-Hearted Son and the Gentle Grandson), Including an Examination of the Treatise on 310 Heretical Utterances Edited by Rasoul Jafariyan / Saeed LAYAN 33-46

A Fresh Look at the word *Sāmān* in a Hemistich of *Shahname* / Reza GHAFOURI 47-51

A Copy of the Qaṣīdat al-burda Ascribed to the Famous Calligrapher Yāqūt al-Musta’ṣimī / Raphaella VELLU; Translated by Amir Hossein DAVOUDVANDI 52-58

Noah’s Lost Son in the Qur’an / Gabriel Said REYNOLDS; Translated by Nasim HASSANI 59-70

Was the *Safarnāme* (Travelogue) Written by Nāṣir-i Khusraw? / MohammadReza TAVAKKOLI SABERI 71-81

Rubāṭiyyāt of Kāfi-i Zafar-i Hamedānī and Qutb al-Dīn-i ‘Atiqī-i Aharī in the Anthology of the University of Istanbul / Ali KAMELI 82-84

Reviews and Critiques

In Memory and as a Memento of the Mystic Iranologist, Leonard Louison / Majdoddin KEYVANI 85-88

An Examination of the “*Sultan Fatih’in Şahsi Kütüplüğü*” *Yazma Eser Sergisi Kataloğu* (The Personal Library of Sultan Fatih; Catalogue of Manuscript Exhibition) / Ali SAFARI AQ-QALEHI 89-96

Sa’adat-i Ahl-i Fārs (Prosperity of the People of Fārs): On the Attribution of the Author of *Tarikh-i Khaliq-i Fārs* (A History of the Persian Gulf) to the City of Kazerun / MohammadSadegh MIRZAABOLGHASEMI 97-101

Essays on Research

What Does an Etymologist Do? (14) / Seyyed AhmadReza QAEMMAQAMI 102-109

Introducing Codicologists and Textual Scholars (8)

A Benevolent Author: An Exploration of Muhammad Gulbun’s Life and Works / Mehdi BETIKTAL 110-118

Iran in Ottoman Texts and Sources (27)

Life and Works of Sari Abdullah Efendi / Nasrollah SALEHI 119-125